

پدر

داستان ناگفته محبت

نویسنده: دکتر سموبیل لی  
ترجمه:

تکثیر محدود: ویژه مسیحیان

## فهرست مطالب

صفحات	
۳	پیشگفتار
۶	مقدمه
۹	فصل یک - قلب پدر
۳۴	فصل دو - خانه پدر
۵۳	فصل سه - نام پدر
۶۰	فصل چهار - ملکوت پدر
۸۱	فصل پنج - ثروت پدر
۹۰	فصل شش - پدران ملکوت
۱۰۸	فصل هفت - فرزندان پدر
۱۲۱	گفتار پایانی

### پیشگفتار

آیا می‌توانید تصور کنید که پدر خود را شناسید؟ من دوستی به نام ریک داشتم که در زمان طفولیت او را به فرزندی پذیرفته بودند. وقتی به سن نوزده سالگی رسید، تصمیم گرفت تا جهت ملاقات با والدین حقیقی‌اش تلاش کند. لذا از طریق اسناد و مدارک دولتی، فرآیند پیچیده جستجو را آغاز نمود تا پدر و مادر خود را پیدا کند. بعضی اوقات او از نظر عاطفی دچار بحرانهای روحی می‌گشت چون مطمئن نبود که والدینش را پیدا می‌کند یا خیر و یا اینکه آنها چه شکلی هستند. ریک شبها بیدار می‌ماند تا احتمالات را مورد بررسی قرار دهد. آیا پدرش جنایتکار و در یک سلول زندانی است؟ آیا اصلاً او زنده است؟ آیا مرد فقیری است که در محله فقیرنشین شهر زندگی می‌کند؟ آیا تاجر پروتمندی است که علاقه‌ای به دیدن پسر گمشده‌اش ندارد؟ ریک سعی می‌کرد تجسم کند که وقتی برای اولین بار پدرش صحبت می‌کند او چه واکنشی نشان می‌دهد. آیا پدرش از خوشحالی اشک می‌ریزد؟ آیا با عصبانیت گوشی تلفن را می‌کوبد؟ آیا به دروغ می‌گوید که اصلاً "پسری ندارد؟"

من می‌دیدم که ریک در فرآیند جستجوی هویت خویش چگونه با تشویش عمیقی مواجه می‌گردید. اما او تصمیم گرفته بود که والدینش را پیدا کند. اما چرا؟ چون در اعماق وجود هراسانی یک چیزی قرار دارد که می‌خواهد خود را با پدران جسمانی خویش پیوند دهد. ما هویت خود را در پدرانمان می‌یابیم و بدون آنها احساس می‌کنیم که شخصیتمان کامل نیست.

بسیاری از ما پدرانمان را می شناسیم. اگرچه ارتباط خوبی با آنها نداشته ایم. امروزه به علت شیوع طلاق و تولد های نامشروع اغلب مردم هیچ ارتباطی با پدر خود ندارند و همین امر مسبب زخمهای عمیقی در قلب میلیونی انسان شده است. امروزه در ایالات متحده این امر باعث از هم گسیختگی روابط پدر فرزندی شده است، چون فرزندان که پدر ندارند بی هدف، پرخاشگر، مایوس، خشن و حتی مستعد خودکشی نیز هستند.

متأسفانه امروزه نیز ما شاهد چنین بحرانی در کلیسا هستیم یعنی عدم شناخت پدر. مسیحیان بسیاری وجود دارند که هر هفته به کلیسا می روند، کتاب مقدس می خوانند، دعا می کنند و ادعا می نمایند که با خدا ارتباط خوبی دارند. اما حقیقتاً نمی دانند که پدرشان کیست. اگرچه طبیعت محبت آمیز و با عطوفت خدا در کلامش آشکار شده اما اکثریت مسیحیان پدر آسمانی خود را به چشم یک پدر با محبت نمی بینند بلکه او را به گونه ای تحریف آمیز و به شکل یک داور خشمگین و بی رحمی می بینند که آماده است آنها را برای بی اهمیت ترین اشتباه تنبیه کند.

عده ای از مسیحیان ادعا می کنند که می دانند خدا آنها را دوست دارد اما محبت او سرد، بی تفاوت و بدون ابراز عاطفه است. آنها واقعا ایمان ندارند که پدر آسمانیشان دارای محبتی عمیق و کامل نسبت به آنهاست. آنها ایمان ندارند که او هرروزه به فکر آنهاست (همانطور که کتاب مقدس وعده می دهد) یا اینکه نسبت به آنها رحمت و عطوفت دارد. آنها ایمان ندارند که پدرشان به خاطر آنها اشک می ریزد، به آنها لبخند می زند و یا وقتی در خطر هستند برای آنها

می جنگد. اما این پدر کیست! او خدای پرمحبتی است که دارای  
عواطف عمیقی است و می خواهد محبت بی دریغش را صرف  
فرزندانش کند. من بسیار خوشنودم که خداوند اینک درکی واقعی از  
قلب پدر را به کلیسا ارائه می دهد. دعا می کنم که درحالیکه درمورد  
حقایق بی نظیر این کتاب تعمق می کنید روح القدس به شما مکاشفه  
مخصوصی از محبت پدر بدهد.

## مقدمه

عیسی مسیح دوهزار سال پیش در دعای ربانی حقایق مهمی را به شاگردانش تعلیم داد که این چنین آغاز می‌گردد:

" ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد. پادشاهی تو بیاید. اراده تو چنانکه در آسمان انجام میشود بر زمین نیز به انجام رسد.....".

امروزه این دعا توسط میلیونها انسان در سرتاسر جهان خوانده می‌شود. اما بسیاری از کسانی که این سخنان را به زبان می‌آورند هیچ درکی درباره معنی حقیقی آن ندارند.

کتابی که در دست دارید برای کسانی نوشته شده که برای ساکنین ملکوت است که می‌خواهند در مقام تغییردهندگان دنیا زندگی کنند. کسانی که برای یک هدف خاصی متولد شده‌اند.

پیغام صلیب، خبرخوش ملکوت خدا است. ملکوتی که مسیح در آنجا فرمانروایی می‌کند و در دست راست خدای پدر نشسته و دعا می‌کند تا کلیسایش بتواند اراده پدر را آنطور که در آسمان است بر روی زمین به انجام برساند.

تا اینجا فهمیدیم که اولین آیه دعای ربانی مسئولیت عظیم و وظیفه سنگینی را به ما محول می‌نماید. ماموریتی که باید در تمام عمر خود بر روی زمین انجام دهیم.

این روزها خود را آنقدر با ظواهر مسیحیت مشغول می‌کنیم که به زحمت به جنبه‌های عملی و اجتماعی ایمان خود در مسیح توجه می‌نماییم. آنقدر در مورد مسائل الهیاتی و روحانی اشتغال ذهنی داریم که به سختی به خاطر می‌آوریم که بروی کره زمینی که شش میلیارد

انسان که در اطرافمان هستند و گروهی از مسیحیان نظیر خود که در کنارمان هستند زندگی می‌کنیم و همگی باید بطور مشترک از یک هوا و زمین استفاده نماییم و بدتر از همه ما باید اطمینان حاصل کنیم که اراده خدا بر روی زمین قابل انجام است درحالیکه حتی نمی‌توانیم اجازه دهیم تا اراده خدا در جزئیات زندگی ما انجام شود.

این روزها صحبت به زبانها، نبوت، دانش کتاب مقدسی، کلیسا رفتن و ده یک دادن به روش صحیح از مهمترین معیارهای سنجش ایمان ما در مسیح گشته است. بعضی مواقع بقدری مشغول نمایش عطایا و دانش مذهبی خود به یکدیگر هستیم که وقت نداریم با مسائل حقیقی زندگی روبرو شویم! حتی واژگان کلامی ما نیز مناسب این دوره و عصر نیست! ما فراموش کرده ایم که با وجود اینکه عیسی جلال پرشکوه خود را در آسمان ترک کرد و به زمین آمد و به یک زبان عجیب صحبت نکرد بلکه با تمام سادگی زبان رایج بین مردم را بکار برد. وقتی به بعضی مسیحیان می‌نگرم، احساس می‌کنم که به زبان متفاوتی صحبت می‌کنند حتی زمانیکه سعی می‌کنند جانها را نجات دهند.

اما نظرم در مورد جنبه های رفتاری و اجتماعی مسیحیان چیست؟ و یا نظرم در رابطه با ثمرات روح القدس به جای عطایای روح القدس چیست؟ البته ما نباید عطایای روح القدس را نادیده بگیریم. خدا را شکر می‌کنم که بیش از همه شما به زبانها سخن می‌گویم. اما تا کی قصد داریم تمام توجه خود را معطوف عطایا و تجلیات آن نماییم به جای اینکه آرزو کنیم زندگی روحانی و اجتماعی متعادل مسیحی داشته باشیم؟

این کتاب بعد متفاوتی از ایمان مسیحی را با شما در میان می‌گذارد.  
این بعد جدید قلب پدر و ملکوت او را به شما نشان می‌دهد و همچنین  
ماهیت لازمه ساکنین ملکوت را برای شما آشکار می‌نماید:  
آنها چگونه اشخاصی هستند، چه اعتقادی دارند و چطور زندگی  
می‌کنند تا بار دیگر که آنها را می‌بینید بتوانید به ایشان بپیوندید یا  
شاید انتخاب کنید که جزئی از ساکنین ملکوت شوید که تشنه و گرسنه  
اراده پدر بر روی زمین هستند!



## فصل یک

### قلب پدر

وقتی از یک سفر بشارتی طولانی برمیگردم و پسر کوچکم می گویند: "بابا اومد خونه، بابا اومد خونه،...."

شادی بچه گانه در چشمان آنها و نیز هیجان ناشی از خوشحالی آنها باعث می شود که تمام خستگی مربوط به خدمت بشارتی خود را فراموش کنم. ناگهان تمام آن کسانی را که ملاقات کرده و تمام شهادتهایی که شنیده بودم در یک لحظه فراموش می کنم، چون دو پسر در آغوش من پریده و می گویند: "بابا، دلمان برایت تنگ شده بود." زندگی از نگاه پدری که می داند فرزندان او را دوست دارند و صبورانه منتظرند تا او در کنارشان باشد بسیار زیباست.

هروقت به خارج از کشور سفر می کنم عکس فرزندانم را با خود می برم. وقتی بعد از یک جلسه عالی و پراز مسح به اتاق هتل برمی گردم عکس آنها به من امید می بخشد و می دانم که احتمالاً آنها نیز همان موقع به فکر من هستند. وقتی به عکس آنها نگاه می کنم می توانم بوی عرق سر آنها را پس از بازی استنشام نموده و فریاد آنها و حتی صدای غرغرشان را درخانه بشنوم. هرچند دور هستم اما احساس می کنم که درخانه با آنها هستم.

بعضی مواقع که خانه را برای سفری طولانی ترک می کنم، ترسیده و می گویم خداوندا، اگر به خانه برنگردم چه؟ اگر این آخرین خداحافظی، نوازش یا آغوش باشد چه؟ اگر دیگر آنها را نبینم چه؟ البته

بعد روح القدس خاطر نشان می سازد که همه چیز خوب پیش می رود و من نباید نگران آنها باشم.

این مسئله را به این دلیل مطرح کردم که برای فرزندانم پدر هستم و از این رو قلب یک پدر با محبت را درک می کنم فقط یک پدر، پدر را می فهمد.

وقتی اشخاصی را می بینیم که هرگز این فرصت را نیافته اند تا از پدران جسمانی خود محبت ببینند، گریان می شوم. همیشه برای بچه ای که نمی داند پدرش کیست و هرگز نمی تواند او را لمس کند و روی سر او پریده و در اتاق نشیمن بر روی زمین با او غلت بزند تاسف می خورم. از سویی دیگر قلبم برای پدرانی غصه دار است که به دلایل زیادی فرصت نداشتند که به نحوی شایسته پدری واقعی برای فرزندانشان باشند.

یک پدر واقعی نسبت به بچه هایش محبت دارد. ارتباطی عمیق و محبت آمیز میان او و فرزندانش وجود دارد که توجه و عشقش را نسبت به آنها نشان می دهد. من ایمان دارم که محبت پدر آسمانی نسبت به ما همینگونه است اما در سطحی بسیار وسیع تر.

## داستان ناگفته محبت

انجیل عیسی مسیح بزرگترین داستان محبتی است که تاکنون بر روی زمین به وقوع پیوسته است. حتی شکسپیر و شاهکارهایش با هیچ کدام از انجیل قابل قیاس نیست. انجیل زیباترین و پرشورترین داستان محبت میان پدر و پسرش است. این مکاشفه عظیم چشمان شما را می‌گشاید تا پدر را به طریق متفاوتی بشناسید و بتوانید با ضربان قلب خود با خدای پدر و محبت و احساسات او در یک رابطه صحیحی باشید. علاوه بر این چگونه می‌توانیم دعا کنیم " اراده پدر چنانکه در آسمان انجام می‌شود، بر زمین نیز به انجام رسد." درحالیکه هیچ درکی درباره قلب، فکر و اراده او نداریم؟

یک روز عصر در حالیکه در دفتر کار خود مشغول دعا و تعمق بودم، احساس کردم که روح القدس می‌خواهد مکاشفه عظیمی را در مورد پدر برای من آشکار سازد. روح القدس از من پرسید: "آیا می‌دانی چرا عیسی توسط یک باکره به این جهان آمد؟ آیا می‌دانی چرا خدای پدر از آسمان پایین نیامد تا زندگی ما را نجات دهد؟" و من جواب دادم: " البته، او جهان را اینقدر محبت نمود که پسرش را به خاطر ما داد." بعد روح القدس برای من آشکار نمود که پاسخ سوالمش فراتر از جواب ساده من بود. اغلب مسیحیان می‌دانند که عیسی آمد تا ما را نجات دهد اما هیچ نظری درباره اینکه چرا باید به این طریق می‌آمد، ندارند. عده‌ای می‌گویند چون خدا می‌خواست با ما همسان شود، در جسم آمد و میان ما زندگی کرد تا مثل ما زندگی، احساس و فکر کند. اما روح القدس به من گفت که در پس این

داستان چیزی فراتر از آنچه که ما بتوانیم فکر کنیم و با حکمت انسانی خود پاسخ دهیم، وجود دارد.

روح القدس گفت که داستان از باغ عدن شروع می شود: "سالها پیش خدا دو فرزند زیبا به نامهای آدم و حوا داشت. خداوند آنها را با نفس خودو به شباهت خود آفرید. پدر شاد و خشنود با فرزندانش قدم می زد و با آنها صحبت می کرد. او مشارکتی شاد و صمیمی با ایشان داشت. او دوست داشت ببیند که آنها به اطراف می روند و چیزهای ناشناخته را کشف می نمایند. او لذت می برد از اینکه می دید آدم تمام مخلوقات را نام گذاری می کند و افتخار می کرد که به آدم این اختیار را داده بود تا بر هر آنچه به خودش تعلق داشت حکمرانی نماید.

" اما روزی قلب خدا دردمند شد چرا که دید آدم تنهاست از این رو حوا را آفرید. پدر به وجود حوا در مقام عروس، یاور و شریک جان و دل آدم افتخار می کرد. او برای فرزندانش نقشه های بزرگی داشت. او دید که خلقتش یعنی کوهها، زمین، دریاها و ستارگان، ماهیان دریا و پرندگان آسمان همه نیکوست چرا که آنها برای آدم ساخته شده اند. " با این حال در یک روز شوم این شادی و خوشی متوقف گشت. شخصی میان پدر و آدم قرار گرفت و شرارت این پیوند را از هم گسیخت. شیطان یعنی همان مار گناه، شخص محبوب پدر را دزدید و حیاتی را که پدر به فرزندانش بخشیده بود، تباہ کرد.

"در آن روز نیرنگ و خیانت در باغ عدن، قلب پدر را شکست. او گریست چونکه می دید که چگونه بنی آدم همدیگر را از بین می برند به خاطر اینکه گناه در قلب انسان استوار شده است. از آن زمان تاکنون اشکهای خدا همچنان سرازیر می شود: اشکهای پدر در طول

تاریخ! آن هم به خاطر اینکه گناهی که میان خدا و مخلوقش ظاهر گشته است".

من باور دارم که هنوز هم پدر برای دنیای مرده ما می‌گرید. آنگاه او می‌بیند چه آشفتگی فرزندانش را دربرگرفته، دردل می‌رنجد. هر وقت پدر می‌بیند که بچه‌ای مورد اذیت قرار می‌گیرد یا زنی از ارزش واقعی خود محروم می‌شود قلبش می‌شکند چون قرار بود که او ملکه مخلوقات خدا باشد.

او اندوهگین می‌شود وقتی می‌بیند که "هوایماهای مرگ" به "برادران دو قلوی نیویورک" اصابت کرده و مانند چاقو در قلب قربانیان خود فرورفته و آهسته آنها را می‌کشد. او تاسف می‌خورد از اینکه هزاران بچه فقیر را می‌بیند که برای صبحانه علف و برای ناهار گل می‌خورند تا معده‌های خالی و کوچک خود را پر کنند. چرا که قرار بود آنها از درخت حیات بخورند و در باغ عدن قدم بزنند. شاید پدر با خود بگوید: برای فرزندان من چه اتفاقی افتاده است؟ چرا آنها نمی‌دانند که من پدرشان هستم؟

مدت زمان زیادی است که پدر برای بشر اندوهگین است و اشکهای زیادی برای کره خاکی ریخته است.

از زمان سقوط انسان، پدر آرزومند فرزندانش بود، اما آنها خدا را پدر حقیقی خود ندانستند. شاید آنها او را پدر بنامند اما با تمام وجود این را نمی‌گویند. گاهی اوقات اشخاصی مانند داود از طریق مکاشفه دریافتند که خدا پدر است بخصوص برای اسرائیل اما این درک مدتی طولانی دوام نیافت تا اینکه دوباره گناه وجود آنها را تسخیر نمود.

در قلب پدر چه گذشت وقتی موسی لوح های شریعت را در حضور قوم اسرائیل به زمین انداخت، کسانی را که از اسارت رها شده، برای آنها جنگیده و از دریا عبور داده بود؟

اما درست در زمان غیاب موسی، اسرائیل در جشنی که به افتخار گناه خود گرفته بود، رقصید.

پدر به شدت اندوهگین گشت وقتی فرزندانش آرزوی داشتن پادشاهی از خون و جسم نمونه و محبت، قدرت و جلال او را با مرد گناهکاری به نام شائول معاوضه کردند.

پدر چه احساسی نمود وقتی دید که داود، شخص مسح شده او در یک لحظه شهوت آلود گناه کرد و مرتکب یکی از زشت ترین اعمالی شد که در کتاب مقدس ذکر شده است. او بنئشبع را از شوهرش دزدید، مرد را کشت و با زنش همبستر شد. او چگونه می توانست در این "بستر قتل و گناه" سهیم شود؟

پدر آرزومند فرزندانش است اما به ظاهر فرزندانش از او دور و در مسیر ناخوشایندی قرار دارند.

درست مانند پسر گمشده که با برکت پدر در جیبش سفر کرد و دور شد و تمام آنچه را که طی سالیان توسط کار شاق پدرش کسب شده بود، هدر داد.

از سویی قوم خدا می توانست پدری خداوند را احساس کند اما باز هم با لجابت نمی پذیرفت که خدا پدر است. من شخصا "اعتقاد دارم که حتی بزرگترین مردان خدا در عهد عتیق نیز در آرزوی این بودند که بتوانند با اطمینان خاطر خدا را پدر خود بنامند.

عیسی به شاگردانش گفت: "خوشابحال چشمانی که آنچه شما می بینید، می بینند. زیرا به شما می گویم بسیاری از انبیا و پادشاهان آرزو داشتند آنچه شما می بینید، ببینند و ندیدند، و آنچه شما می شنوید، بشنوند و نشنیدند" (لوقا ۱: ۲۳ - ۲۴)

مطمئناً اشخاص معمولی نیز خدا را پدر نمی نامیدند چون می دانستند که از او فاصله دارند. آنها می دانستند که گناه به عنوان سرطان جان، آنها را به قدری از خدا جدا کرده که حتی خجالت می کشند نام او را به راحتی صدا کنند. به آنها بنگرید. پدر انبیا، داوران و پادشاهان خود را فرستاد تا فرزندانش را نزد خود برگرداند اما هیچ یک از اینها کاملاً موفق نشدند. هر بار آنها توبه کردند و باز هم گناه نمودند و این چرخه دوباره تکرار شد.

هیچ چیز و هیچ کس نمی تواند انسان را با پدر آشتی دهد به جز یک نفر یعنی عیسی. از وقتی آدم از پدر روبرو شد او هنوز نتوانسته این وضعیت را تحمل کند. کاری باید انجام می شد. من می توانم تصور نمایم که خدا چنین چیزی فکر می کرد: "کسی باید این فرزندان روبرو شده را نزد من برگرداند. من پدر و خدای آنها هستم. بنابراین شخصی مثل خودم یعنی تنها پسر من را می فرستم تا آنها را به من برگرداند. این پسر با دیگران حتی با آدم هم فرق دارد. من و این پسر یکی هستیم. او کاری را که از او نخواستیم انجام نمی دهد. این پسر نام، قلب و اراده مرا برای فرزندانم آشکار می نماید. من کلمه خود را می فرستم، کسی که تمام آسمانها و زمین را خلق کرد تا در میان انسانها ساکن شود. او آنها را با من آشتی خواهد داد. نام او عیسی ماشیح است. او این

اطمینان را خواهد داد که تمام انسانهای روی زمین بدون هیچ شبهه ای کاملاً "حق دارند تا مرا پدر خود بنامند!"

بنابراین پدر باید موقعیتی را بوجود می آورد که برای اولین بار در تاریخ بشریت، کسی می توانست بدون ایجاد هیچ گونه تردید و انتقادی او را پدر بنامد. چگونه خدا می توانست این نقشه را جامه عمل بپوشاند؟ روح القدس در دفتر کارم به من گفت: "پدر از جسم یک دختر باکره به نام مریم استفاده کرد تا پسرش را در رحم او قرار دهد تا زمانی که متولد می شد این حق را داشته باشد که خدا را پدر خود بنامد! حقیقتاً او پسر خدا است. پدر او یوسف نبود بلکه خدای پدر بود."

"برای اولین بار در تاریخ، انسانی پایش را روی زمین گذاشت که از روح خدا متولد شده بود و برای اولین بار بود که این انسان که نامش عیسی است وقتی نزد خدا دعا می کرد واژه ابا را بکار برد. از این رو کلمه بابا معرف تمام مردان است!"

چرا نظام مذهبی رایج می خواست عیسی را سنگسار کند؟ چون عیسی گفته بود که پسر خداست. عیسی گفت: "من و پدر یک هستیم. آنگاه بار دیگر یهودیان سنگ برداشتند تا سنگسارشان کنند" (یوحنا ۱۰: ۳۰ - ۳۱)

مزمور ۸۹ آن را بسیار زیبا توصیف می نماید: "دست او را بر دریا مستولی خواهم ساخت و دست راست او را بر نهرها. او مرا خواهد خواند که تو پدر من هستی، خدای من و صخره نجات من. من نیز او را نخست زاده خود خواهم ساخت، بلندتر از پادشاهان جهان. رحمت خویش را برای وی نگاه خواهم داشت تا ابدالابد و عهد من با او



استوار خواهد بود و ذریت وی را باقی خواهم داشت تا ابدالابد و  
تخت او را مثل روزهای آسمان" (مزمور ۸۹: ۲۵ - ۲۹)

من می توانستم حضور خدا را احساس کنم. حیرت آور بود. به نظرم  
آمد که عاشق پدر شده ام. چشمانم باز و قلبم احیا شده بود. به عظمت  
قلب پدر و اینکه چقدر برای دنیا و نیز برای ما رنج کشید، پی بردم.  
ناگهان تصویری که درباره پدر داشتم، تغییر کرد. من کم کم داشتم پدر  
با احساس و با محبت را می شناختم، پدري که قلبی پرشور و  
شخصیتی بخشنده است.

من همیشه فکر می کردم که او پدر خشمگینی است که آن بالا قرار  
دارد. کسی که منتظر است گناهان مرا ببیند، مرا داوری کند و برای  
اشتباهاتم مرا تنبیه کند. اما اکنون از طریق مکاشفه، می دانم که خدای  
پدر این جهان را دوست داشت که شخصی مثل خودش یعنی تنها  
پسرش را برای ما فرستاد. حال می توانم جراحات قلب پدر را ببینم.  
حال انجیل را داستان عظیمی از محبت است که هنوز ناگفته های  
بسیاری دارد که برای خیلی ها هنوز آشکار نگشته و توسط بسیاری  
هم رد شده است. حال من ایمان دارم که هر وقت فرزندی بواسطه  
ایمان به عیسی مسیح با پدر آشتی می کند جراحی در قلب خدا شفا  
می یابد.

اینها سخنانی بودند که روح القدس در دفتر کارم به من گفت و در آن  
روز بارانی در آمستردام باعث برکت می شد: " حال تو می دانی  
چرا! حال تو می دانی چرا! حال تومی دانی چرا عیسی به طریق  
دیگری نیامد بلکه توسط یک باکره به جهان آمد! حال تو می دانی!  
حال تو می دانی چرا...."

## اتحاد اجتناب ناپذیر

فیلیپس دو هزار سال پیش این سوال مهم را از عیسی مسیح پرسید:  
" سرور ما، پدر را به ما بنما، که همین ما را کافی است." عیسی پاسخ داد: "فیلیپس، دیری است با شما هستم و هنوز مرا نشناخته ای؟ کسی که مرا دیده، پدر را دیده است، پس چگونه است که می گویی "پدر را به ما بنما"؟ آیا باور نداری که من در پدرم و پدر در من است؟ سخنانی که من به شما می گویم از خودم نیست بلکه پدری که در من ساکن است، اوست که کارهای خود را به انجام می رساند. این سخن مرا باور کنید که من در پدرم و پدر در من است، وگرنه به سبب آن کارها این را باور کنید" ( یوحنا ۱۴: ۸-۱۱).

من ایمان دارم که انجیل یوحنا مکاشفه بزرگ پدر و اتحاد میان او و مسیح است. وقتی مسیح به این جهان آمد، اراده خود را به عمل نیاورد بلکه آمد تا اراده کسی را که او را فرستاده است، به انجام برساند. هدف و دلیل او از آمدن این بود که پدر را برای انسانهای گناهکار آشکار کند و با ریختن خون خود در جلجتا آنها را با پدر آشتی دهد. عیسی این کار را انجام داد چون کسی که او را فرستاد دنیا را به گونه ای بنیادی محبت نمود که حتی باید پسرش را قربانی می کرد. پسر اینقدر پدر را محبت نمود که بدون اینکه به مسئله دیگری توجه کند حتی تا لحظه مرگ او را اطاعت کرد.

این ارتباط توأم با اتحاد و محبت میان پدر و پسر امری اجتناب ناپذیر بود. هیچ موقعیت یا شرایطی نمی توانست آنها را از یکدیگر جدا کند. این اتحاد به قدری قوی بود که عیسی گفت: " وقتی مرا می بینی در

واقع پدر را می بینی." پدر در او و او در پدر بود. آیا می توانید این گفته را تصور کنید؟ بدین معنی است که پدر و کلمه اش (عیسی) یکی هستند. عیسی چیزی برای گفتن نداشت مگر اینکه از قلب و فکر پدر آمده باشد. منظور این نیست که پدر نقش یک شخص مستبد را برای عیسی بازی می کرد. خیر، به هیچ وجه اینطور نیست. دلیل این کار فقط ارتباط محبت آمیز میان پدر و پسر است. عیسی پدر را محبت می کرد و البته هنوز هم محبت می کند بطوریکه حتی حاضر بود بخاطر وظیفه ای که پدر خواسته بود او انجام دهد، جانش را فدا کند. او آماده بود تا تمام جلال، قدرت و حتی ارزش و مقام خود را از دست دهد. او آماده بود تا خانه پدر یعنی قصر آسمانی را ترک نماید و به این دنیای فاسد و بی ارزش بیاید تا جانهای ما را نجات دهد، آنها به خاطر اینکه پدر چنین گفته بود. عیسی می دانست که شخصیتی بیش از یک نجات دهنده است. او همچنین پسری بود که باید مراقب کارهای پدرش باشد.

ما امروزه به عنوان بدن مسیح باید بیاموزیم که دختران و پسران ملکوت باشیم. باید ما نیز از ارتباطی که عیسی با پدرش داشت، الگو گرفته و متابعت نماییم. متأسفانه بسیاری از مسیحیان از این حقیقت که در مسیح پسران و دختران باشند، فاصله دارند. باید به دنیا نشان دهیم که با دیدن ما مسیح را می بینند. من هرگز ندیده ام یک مسیحی بگوید: "هرگاه مرا دیده ای در واقع مسیح را دیده ای." وقتی ما با مسیح یکی می شویم و در شخصیت، محبت، موعظه و در عمل با او یکی می گردیم، او جلال می یابد. امروزه اشخاصی وجود دارند که خود را مسیحی می نامند اما از آنچه که ادعا می کنند بسیار فاصله

دارند. آنها نام مسیح را خراب می کنند و ملکوت خدا را بر روی زمین به صورت اشتباهی جلوه می دهند.

" حال، تو که خود را یهودی می خوانی و به شریعت تکیه داری و به رابطه ات با خدا فخر می کنی، تو که اراده او را می دانی و چون از شریعت تعلیم یافته ای، بهترینها را برمی گزینی، و اطمینان داری که راهنمای کوران و نور ظلمت نشینانی، تو که به سبب برخورداری از شریعت که تبلور معرفت و حقیقت است، مربی جاهلان و آموزگار کودکانی، تو که دیگران را تعلیم می دهی، آیا خود را نمی آموزانی؟ تو که بر ضد دزدی موعظه می کنی، آیا خود دزدی می کنی؟ تو که می گویی نباید زنا کرد، آیا خود زنا می کنی؟ تو که از بتها نفرت داری، آیا خود معبد ها را غارت می کنی؟ تو که به داشتن شریعت فخر می فروشی، آیا با زیر پا گذاشتن آن به خدا بی حرمتی می کنی؟ چنانکه نوشته شده است: " به سبب شما، غیر یهودیان به نام خدا کفر می گویند. " ختنه آنگاه ارزش دارد که شریعت را به آورید، اما اگر آن را زیر پا بگذارید، مانند این است که ختنه نشده باشید و اگر آنان که ختنه نشده اند، مطالبات شریعت را به جا آورند، آیا ختنه شده به شمار نمی آیند؟ آن که در جسم ختنه نشده، اما شریعت را نگاه می دارد، تو را محکوم خواهد کرد، تو را که با وجود برخورداری از احکام نوشته شده و ختنه، شریعت را زیر پا می گذاری. زیرا یهودی راستین آن نیست که به ظاهر یهودی باشد، و ختنه واقعی نیز امری جسمانی و ظاهری نیست. بلکه یهودی آن است که در باطن یهودی باشد و ختنه نیز امری است قلبی که به دست روح انجام می شود، نه به واسطه

آنچه نوشته ای بیش نیست. چنین کسی را خدا تحسین می کند، نه انسان. (رومیان ۲: ۱۷-۲۹)

هرچند پولس رسول ایمانداران روم را که یهودی بودند، خطاب قرار داده بود، اما من ایمان دارم که امروزه سخنان او برای بعضی از ما مسیحیان درست و معتبر است. بعضی اشخاص محتوای حقیقی انجیل را فراموش کرده اند. آنها به مسائل صوری از قبیل حفظ سبت در شنبه ها و یا تا حد ممکن اطاعت از احکام عهد عتیق ایمان دارند. ما همچنین دارای اشخاصی هستیم که به عطایای روح القدس در خود می بالند و کسانی را که شبیه آنها نیستند، داوری می نمایند و برای مثال از عطیه صحبت به زبانها و غیره مغرورند. اما فراموش می کنند که تمام وجود یک شخص مسیحی مربوط به این مسائل ظاهری نیست بلکه در ارتباط با انسانیت باطنیست. چون خدا انگیزه های تمام انسانها را می داند و آن انگیزه ها را در دلهای ایشان جستجو می کند. مسیحیانی که به روحانیت خود می بالند افرادی تو خالی اند. وقتی آنها از مسائل روحانی صحبت می کنند اما آنگونه که شایسته نام مسیح است، زندگی نمی کنند در واقع فاقد درکی مناسب از شخصیت روحانی هستند، و این درست همان چیزی است که پولس رسول ایشان را خطاب کرده است: "به سبب شما، غیر یهودیان به نام خدا کفر می گویند" (رومیان ۲: ۲۴)

وقتی "کلمه" درما جسم می پوشد آن وقت ما با عیسی مسیح یکی می شویم و این نشانه یک ایمان دار حقیقی است. ارتباط عمیق بین پدر و پسر در خدمت ما نیز جاری می گردد. در یک سازمان مسیحی یا کلیسای محلی چند نفر دختران و پسران حقیقی خدا هستند؟ منظور

از پسر کارگر نیست که کاری را به خاطر دریافت پاداش یا اجرت انجام دهد.

یک پسر یا دختر کسی است که این آمادگی را دارد تا به خاطر هدف والاتر کلیسا و یا خدمت برای انجام اراده پدر بروی زمین خطر کند و تمام آنچه را که دارد از دست بدهد. یک پسر عاشق کار پدرش است. هر وقت در کلیسای خدمت می‌کنم سعی می‌نمایم تا ببینم چند پسر و دختر در آنجا وجود دارد. چند نفر از آنها آنچه را که انجام می‌دهد به خاطر این است که دختر و پسر رهبر و مسئولشان است؟ من واقعا خوشبختم که خدمت با پسران و دختران است. اجرت، حقوق، حق امتیاز و پاداش در خدمت من مشکل ساز نیست. ما به صورت گروهی کار می‌کنیم و حاضریم تمام آنچه را که هستیم و داریم به خاطر ملکوت پدر از دست بدهیم. من با چند کشیش در آفریقا کار می‌کنم، آنها با من کار می‌کنند حتی زمانی که هیچ پولی برای پرداخت حقوق آنها نداریم. روزی یکی از آنها به من گفت: "بابا، حتی اگر چیزی از شما نگیرم باز هم آماده‌ام تا برای آنچه خدا دعوت نموده که انجام دهیم، بمیرم و قوم خود را بطور اساسی تحت تاثیر مسیح قرار دهم." اینها نمونه‌هایی از پسران و دخترانی هستند که ما امروزه در خدمت خود به آنها نیاز داریم. شما به من خدمتی را بدون وجود پسران و دختران نشان دهید و در مقابل من بی‌اعتمادی، رقابت، علائق شخصی و سرکشی را در میان کسانی که کار می‌کنند به شما نشان خواهم داد.

وقتی یک سازمان مسیحی یا کلیسای محلی طبق نظام رای‌گیری عمل می‌کند، موقعی که صدا و اراده روح القدس را از طریق رهبر نادیده

می گیرد شاهد جر و بحث، مشاجره و عاقبت تفرقه خواهیم بود. اما وقتی کسانی که در کار ملکوت پدر با یکدیگر کار می کنند برادر و خواهر همدیگر و همچنین رهبران دختر و پسری که خدا انتخاب کرده است. آن زمان است که ما می توانیم با انجیل مسیح بر کل دنیا تاثیر بگذاریم.

هنگامی که رهبران ما مانند پدران بامحبت و دلسوز عمل می کنند و اراده خود را تسلیم پدر آسمانی می نمایند و وقتی ما با رهبران خود مانند پدر برخورد می کنیم آن موقع است که در اتحاد عمل خواهیم کرد تا ملکوت پدر بتواند هر روزه بر روی زمین گسترش یابد. عیسی به اراده پدر مرگ را پذیرفت. آیا ما حاضر هستیم تا به خاطر پدرانمان در خداوند بمیریم؟ و آیا پدران حاضر هستند تا به خاطر دختران و پسران خود بمیرند درست همانطور که مسیح به خاطر ما مرد؟ آیا ما می توانیم نسبت به منیت، غرور، نظرات و منافع خود بمیریم؟ آیا ما می توانیم ملکوت را بالاتر از هر چیز دیگر در این دنیا قرار دهیم؟

این اتحاد اجتناب ناپذیر میان پدر و پسر ارتباطی محبت آمیز است. دو عاشق که به قدری سرمست عشق هستند که نمی توان آنها را از هم تمیز داد. به همین دلیل عیسی گفت: "وقتی مرا می بینید در واقع پدر را می بینید". من می خواهم با عیسی و روح القدس یکی باشم. من می خواهم به قدری با او یکی باشم که زندگی ام شهادت زنده ای برای مسیح باشد تا وقتی مردم مرا می بینند کسی را که به نام عیسی می شناسند به خاطر آورند. من حاضرم تا برای رسیدن به این امر بها بپردازم، شما چطور؟

### مرگ اجتناب ناپذیر

مرگ عیسی مسیح بالاترین شکل اطاعت از پدر است. او به خاطر اراده پدر و برای نجات جان های ما مرد. با این وجود شاید بسیاری این سوال را بپرسند: " آیا هیچ راه دیگری به جز مرگ وجود نداشت؟ چرا پدر مرگ عیسی را بر صلیب انتخاب کرد و راه دیگری را برنگزید؟

بسیاری از مسیحیان هنوز جواب را نمی دانند! البته عده زیادی این پاسخ را می دهند: " به خاطر محبت اش برای دنیا"، اما راه دیگری برای محبت به این دنیا وجود نداشت؟ عده ای می گویند: " عیسی بره خدا بود، از این رو باید می مرد درست مانند بره قربانی در عهد عتیق تا گناهان ما را بر خود گرفته و سپس بمیرد تا توسط مرگ خود را آزاد سازد". اما آیا طریق دیگری برای مرگ عیسی وجود نداشت؟ با مطالعه رومیان باب ۷ این مسائل برای ما باز می شود:

ای برادران، آیا نمی دانید- زیرا با کسانی سخن می گویم که از شریعت آگاهند- که شریعت تنها تازمانی برایشان حکم می راند که انسان زنده است؟ برای مثال، بنابر شریعت زن شوهردار تا زمان زنده بودن شوهرش، به او بسته است، اما اگر شوهرش بمیرد، زن از قید تعهد شرعی به وی آزاد می شود. پس اگر آن زمان که شوهرش زنده است، با مردی دیگر وصلت کند، زناکار خوانده می شود. اما اگر شوهرش بمیرد، از این شریعت آزاد است، و چنانکه با مردی دیگر وصلت کند، زناکار شمرده نمی شود.

به همین سان، ای برادران من، شما نیز به واسطه جسد مسیح در قبال شریعت به مرگ سپرده شدید تا با شخصی دیگر وصلت کنید، یعنی با



او که از مردگان برخیزانیده شد، تا برای خدا ثمر آوریم. زیرا زمانی که در سیطره نفس به سر می بردیم، امیالی گناه آلود که شریعت آنها را بر می انگیزت، در اعضای ما عمل می کرد تا برای مرگ ثمر آوریم. اما اکنون با مردن نسبت به آنچه در قید آن بودیم، از شریعت آزاد شده ایم تا از راه نوین روح خدمت کنیم، نه از راه کهنه آنچه نوشته ای بیش نیست. \* رومیان ۷: ۱-۶)

در عهد عتیق، اسرائیل بواسطه شریعت به ازدواج خدا درآمد. بارها ذکر شده بود که خدا شوهر اسرائیل است. شریعت موسی، خدا (شوهر) و اسرائیل (زن) را به یکدیگر پیوند داده بود.

پولس در رومیان می گوید تا وقتی شوهر زنده است شریعت هنوز دارای اعتبار است. اما روزی که شوهر بمیرد آن وقت زن از قید شریعت آزاد می گردد.

روزی جامعه انسانی بخصوص اسرائیل توسط شریعت عهد عتیق با خدا پیوند یافت، اما خدا خواست که آن را تغییر دهد. او خواست که قوم خود و همچنین من و شما در شریعت تازه یعنی در شریعت قلب پدر و در فیض و رحمت او زندگی کنیم. از این رو خدا جهت آزادی ما انتخابی جز مرگ نداشت. خدا نمی توانست از شریعت خودش تخطی کند چون او به کلامش احترام می گذارد. تنها به خاطر شریعت – که فقط تا وقتی انسان زنده است بر او اختیار دارد – خدا (عیسی) باید می مرد! وقتی عیسی مرد در واقع بخشی از الوهیت مرد. اما وقتی دوباره از مرگ برخاست، عصر و دوره تازه ای در تاریخ بشریت آغاز گشت: عهد تازه، که به موجب آن ما با عیسی یعنی خداوند فیض و رحمت ازدواج کردیم.

همانطور که قبلاً" نیز اشاره کردم خدا به کلامش احترام می گذارد. خدا هرگز نمی تواند فراتر یا خارج از آنچه گفته است اقدام نماید چرا که در الوهیت پدر است. او به هر کلمه و وعده خود احترام می گذارد. در واقع پدر و کلمه یکی هستند.

امروزه چه تعداد پدرانی را می شناسید که گفتار و رفتارشان با هم یکسان باشد؟ آیا چه تعداد پدرانی هستند که حاضرند حتی به قیمت از دست دادن زندگی‌شان به کلام خود پایبند باشند؟ چه تعدادی از ما حاضریم تا برای آنچه که به آن ایمان داریم، بمیریم؟ چه تعدادی از اشخاص حاضرند تا برای اراده پدر بمیرند؟ اگر دانه نمیرد هرگز نمی تواند ثمر آورد. اگر اسحاق به مذبج قرار نمی گرفت ابراهیم هرگز پدر امتهای نمی شد.

دانه شما چیست؟ داستان یوسف و برادرانش را به خاطر آورید. آیا می دانید زمانیکه برادران یوسف او را از یعقوب دزدیدند و به دروغ گفتند که مرده است، چه درد عظیمی وجود یعقوب را فرا گرفت؟ او گریست، متاثر شد، سوگواری نمود و دلش شکست. آیا می دانستید که برای پدر نیز همین اتفاق رخ داد وقتی دید که آدم از او ربوده شده است؟ و حتماً" به خاطر دارید که برادران یوسف بطور کامل بخشیده شده و با برادر خود آشتی داده شدند. بنیامین باید خانه یعقوب را ترک می کرد و با برادران می رفت.

*آنگاه یهودا نزدیک وی آمده ، گفت: " ای آقایم بشنو غلامت به گوش آقای خود سخنی بگویند. و غضبت بر غلام خود افروخته نشود، زیرا که تو چون فرعون هستی. آقایم از غلامانت پرسیده، گفت: " آیا شما را پدر یا برادری است؟" و به آقای خود عرض کردیم: " که ما را پدر*

پیری است ، و پسر کوچک او که برادرش مرده است، و او تنها از مادر خود مانده است، و پدر او را دوست می دارد." و به غلامان خود گفتی: "وی را نزد من آرید تا چشمان خود را بر وی نهم". و به آقای خود گفتیم: "آن جوان نمی تواند از پدر خود جدا شود، چه اگر از پدر خویش جدا شود او خواهد مرد." و به غلامان خود گفتی: "اگر برادر شما با شما نیاید، روی مرا دیگر نخواهید دید." ( پیدایش ۴۴: ۱۸-۲۳ )

وقتی برادران از یعقوب تقاضا کردند تا بنیامین را با آنها بفرستد، بعقوب جواب داد: "شما آگاهید که زوجه ام برای من دو پسر زاید و یکی از نزد من بیرون رفت، و من گفتم هر آینه شده است، و بعد از آن او را ندیدم. اگر این را نیز از نزد من ببرید، و زیاتی بدو رسد، همانا موی سفید مرا به حزن به گور فزود خواهید برد" ( پیدایش ۴۴: ۲۷-۲۹ )

و اما یعقوب اجازه داد بنیامین با آنها برود چون می خواست پسران و خانواده اش از گرسنگی و مرگ نجات یابند. آیا می دانید یعقوب با فرستادن پسر محبوب دوم خود با برادران به مصر چقدر متحمل درد شد؟ من تصور می کنم که شاید او فکر می کرد که این بار نیز برادران همان کار را با بنیامین انجام می دهند. اگر او برنگردد چه؟ اگر کشته شود، چه؟ اگر.....؟ ولی او بنیامین را فرستاد که برود اگرچه او را بسیار دوست داشت. همین اتفاق برای قلب خدای پدر افتاد: اول آدم توسط پسران خودش از او ربوده شد. حال او باید آدم دوم یعنی عیسی را (رومیان ۵: ۱۵-۱۹) به این جهان می فرستاد تا پسران و دخترانش نمیرند بلکه برای او زندگی نمایند.

در حالیکه این کتاب را می خوانید اشکهای پدر برای شما سرازیر می شود. او منتظر این لحظه حقیقت بود. او پسر خود را قربانی کرد و با ارزش ترین و محبوب ترین خود را یعنی عیسی را داد تا بر صلیب بمیرد تا جانهای ما نجات یابد. او سهم خود را انجام داد، ما چطور؟ آیا ما در ارتباط با چیزهایی که در زندگیمان دوست داریم و برایمان ارزشمند است چه کار می کنیم؟ آیا حاضریم آنها را به خاطر اراده پدر خدا کنیم؟ همان خدای ابراهیم امروز هم از شما درخواست می کند که زندگی خود را برای او تقدیم کنید. منظورم این نیست که خودکشی نمایید. لطفاً اشتباه برداشت نکنید. من از تعصب صحبت نمی نمایم. من به شما می گویم و درخواست می کنم که برای خداوند قربانی زنده باشید.

"پس ای برادران، در پرتو رحمتهای خدا، از شما استدعا می کنم که بدنهای خود را همچون قربانی زنده و مقدس و پسندیده خدا، به او تقدیم کنید که عبادت معقول شما همین است" ( رومیان ۱۲: ۱ )

منظور من این است که به گونه ای برای مسیح زندگی کنید که خود را "مرده" انگارید، مرده برای دنیا و زنده برای عیسی. ملکوت پدر از خشونت و خرابی رنج می برد و به پسران و دخترانی احتیاج دارد که آماده اند تا آنچه که هستند و آنچه را که دارند فقط توسط مسیح عیسی برای پدر قربانی سازند.

## روز فراموش نشدنی پدر

روز پنطیکاست مهمترین روز در تاریخ ملکوت خداست. بسیاری از مسیحیان در سرتاسر دنیا این روز را به خاطر نزول روح القدس جشن می گیرند. ما شادی می کنیم چون در این روز کلیسا متولد شد. عطایای روح القدس از جمله صحبت به زبانها به ایمانداران عرضه شد. اگر چه درباره این روز حقایق بیشتری وجود دارد اما برای پدر یک روز بسیار عالی بود چون در آن روز اتفاقی خارق العاده و ارزشمندی رخ داد. بیایید آنچه را که عیسی در مورد نزول روح القدس وعده داد، بخوانیم:

" اگر مرا دوست دارید، احکام مرا نگاه خواهید داشت. و من از پدر خواهم خواست و او مدافعی دیگر به شما خواهد داد که همیشه با شما باشد، یعنی روح راستی که جهان نمی تواند او را بپذیرد، زیرا نه او را می بیند و نه می شناسد، اما شما او را می شناسید، چرا که نزد شما مسکن می گزیند و در شما خواهد بود.

شما را بی کس نمی گذارم، نزد شما می آیم. پس از اندک زمانی جهان دیگر مرا نخواهید دید، اما شما خواهید دید، و چون من زنده ام، شما نیز خواهید زیست. در آن روز، خواهید دانست که من در پدر هستم و شما در من و من در شما. آن که احکام مرا دارد و از آنها پیروی می کند، اوست که مرا دوست می دارد، و آن که مرا دوست می دارد، پدرم او را دوست خواهد داشت و من نیز او را دوست داشته، خود را بر او ظاهر خواهم ساخت.

یهودا، نه اسخریوطی، از او پرسید: "سرور من، چگونه است که می خواهی خود را بر ما ظاهر کنی، اما نه بر این جهان؟" عیسی پاسخ داد: "آن که مرا دوست می دارد، کدام مرا نگاه خواهد داشت، و پدرم او را دوست خواهد داشت. و مانند او خواهیم آمد و با او مسکن خواهیم گزید. آن که مرا دوست نمی دارد، کلام مرا نگاه نخواهد داشت، و این کلام که می شنوید از من نیست، بلکه از پدری است که مرا فرستاده است". (یوحنا ۱۴: ۱۵ - ۲۴)

عیسی درباره یک روز خیلی خاص، "در آن روز"، یعنی روز آمدن روح القدس صحبت می کرد. منظور عیسی روز پنطیکاست بود. او همچنین واژه بی کس را به کار برد، چرا؟ برای اینکه او می دانست که طی سالیان زیاد در طول تاریخ، ما بی کس و یتیم بودیم. نژاد انسانی به خاطر گناهان مرتکب شد، یتیم بود. برای یک شخص بی کس اتفاقات زیادی ممکن است پیش بیاید. زندگی پر از چالش، بحرانیها و تنهایی یعنی زندگی مملو از شک و تردید خواهد بود.

بله، بشریت یتیم بود. شکافی عظیم میان او با پسران و دختران گناهکار که از پدر دور بودند وجود داشت. یک روز عیسی به شاگردانش گفت: "ما نزد او خواهیم آمد و با او مسکن خواهیم گزید." واژه "ما" به پدر اشاره می کند که در ما ساکن خواهد شد. از آن روز یعنی روز پنطیکاست دیگر ما بی کس نیستیم بلکه دختران و پسران پدر هستیم. از این رو، روز پنطیکاست روز مصالحه نیز است. برای مدتی بسیار طولانی پدر منتظر فرزندانش بود تا آنها را محبت کند، در آغوش بگیرد و "عرق سرشان را" ببوید!

پدر با فرزندانش آشتی داده شد. من می توانم این صحنه را درست مانند فیلمی مجسم کنم که با حرکت آهسته پخش می شود. از طرفی پدر به جانب فرزند و از طرف دیگر فرزند به جانب پدر می دود و همدیگر را در اشک و شادی در آغوش می گیرند. در روز پنطیکاست پدر آسمانی ما از یک طرف صلیب به سوی فرزندانش و فرزندانش نیز از سوی دیگر صلیب دویدند و با حالتی پرشور با همدیگر " یکی شدند" !

زمانیکه روح القدس بصورت زبانه های آتش بر فرزندان قرار گرفت. پدر درست در همان لحظه از طریق روح القدس، خود وارد زندگی فرزندانش شد و آنها یکی شدند دیگر هرگز جدا نگشتند و شراب آسمانی به کلیسا داده شد تا اتحاد پدر و فرزندانش را جشن بگیرد.

از این رو، روح القدس پدر و عیسی را به یک طریق نشان می دهد. چون روح القدس هیچ کاری را که عیسی از او نخواست، انجام نمی دهد. روح القدس اراده عیسی مسیح را بر روی زمین نشان می دهد و چون عیسی مسیح اراده پدر را به عمل می آورد پس روح القدس اراده پدر را نیز انجام می دهد. رد کردن روح القدس به معنی رد کردن پدر است. محکوم کردن تثلیث اقدس به معنی محکوم کردن الوهیت است. بدون تثلیث اقدس هیچ اتحادی در بدن مسیح وجود نخواهد داشت.

حقیقتاً " روز پنطیکاست چه روز شگفت انگیزی است! چه روز مسرت بخشی است وقتی در روح القدس تعمید می گیرید چرا که روزیست که پدر همراه با اشک و خوشحالی شما را در آغوش

می گیرد. او می خواهد پدر تمام دل شکستگان، طرد شدگان، اشخاص تنها و همچنین پدر ثروتمندان و کسانی که زندگی راحت و مجلی دارند، بشود. اگر این اشخاص با ایمان به عیسی مسیح یعنی پسرش او را برگزینند و به روح القدس اجازه دهند که وارد زندگی آنها شود او پدر ایشان خواهد شد. او حتی امروز هم می تواند پدر شما شود!

آیا پنطیکاست را در زندگی خود تجربه کرده اید؟ آیا احساس کرده اید که روح القدس بر شما قرار گرفته و با حضورش شما را پر کرده است؟ پس من می توانم به شما بگویم که توسط عیسی مسیح و روح القدس، شما فرزند خدا هستید. من اطمینان دارم که پدر توسط روح القدس در شما زندگی می کند. اگر هرگز از امتیاز داشتن پدر بر روی زمین برخوردار نبوده اید پس می خواهم امروز شما را تشویق نمایم که دارای پدری هستید. در واقع خدا پدر شماست.

او هرگز شما را تنها نگذاشته است. او بسیار اشتیاق دارد تا بگذارد آنچه را که در ارتباط با شما در قلبش می گذرد، بداند، تا بگوید شما را دوست دارد و می خواهد بخشی از وجود شما باشد که هرگز از شما جدا نگردد. از آنجائیکه او پدر حقیقی شماست هر آنچه را که از پدر جسمانی خود نیافته اید به شما خواهد داد در صورتیکه اجازه دهید که او پدر شما باشد.

" چرا که شما روح بندگی را نیافته اید تا باز ترسان باشید، بلکه روح پسر خواندگی را یافته اید که به واسطه آن ندا در می دهیم " ابا، پدر." و روح خود با روح ما شهادت می دهد که ما فرزندان خداییم." ( رومیان ۸: ۱۵-۱۶) حال می توانید بدون هیچ تردیدی او را پدر بنامید!



شاید مدت مدیدی است که مسیحی هستید اما امتیازات فرزندى او را نمى دانيد. ممکن است شما شاگرد مسیح، ایماندار و یا یک مسیحی فعال باشید اما فرزند پدر نباشید آن هم فقط به خاطر عقاید اشتباهی که درباره او دارید.

شاید فکر کنید که عیسی مردی ملایم و مملو از همدردی است، اما پدر مردی خشن است که با چوبی که در دست دارد بر تخت خود نشسته و هر وقت مرتکب اشتباهی می شوید، شما را تنبیه می کند. اما پدر سرشار از مهربانی و محبت است. او اشتیاق زیادی دارد تا او را آنطور که حقیقتاً است، بشناسیم. وقتی فرزند خدا هستید تمام هستی و اموال او یعنی تمام قدرت، جلال و دارایی او را می یابید، شما دیگر ایمانداری ساده نیستید بلکه فرزندى که هرچه را خدا برای ما در نظر دارد توسط عیسی مسیح به ارث می برد. آیا می دانید که شاهزاده خدا هستید؟ آیا می دانید که وارث پدر هستید؟ هرگز برای شناخت پدر دیر نشده است. پدر منتظر است و قلبش برای شما می تپد. او شما را برای مدتی طولانی از دست داده بود. زمان را از دست ندهید. این فرصتی است که به شما داده شده است. *آیا صدای قلب او را می شنوید؟*

## فصل دوم

### خانه پدر

در این فصل می‌خواهم به نکاتی درباره خانه والدینمان اشاره کنم. خاطرات شیرینی که از خانه والدینم دارم هنوز در قلب من تازه است. اتاقها، اسباب و اثاثیه، رنگ دیوارها، جنب و جوش مادر و خواهرانم در خانه و بخصوص بسیاری از اتفاقات خانوادگی که مانند یک فیلم از جلو چشمانم می‌گذرد.

پدرم را به خاطر می‌آورم که پس از یک کار دشوار در رختخواب دراز می‌کشید و به برنامه دلخواه رادیویی خود گوش می‌داد و مادرم در خانه مشغول مراقبت از ما بود. من هرگز میزی را که پشت آن غذا می‌خوردیم فراموش نمی‌کنم، لحظاتی که تمام اعضای خانواده با هم غذا می‌خوردیم و تجربیات روزانه خود را با هم در میان می‌گذاشتیم. من هنوز تمام این موارد را به خاطر می‌آورم و با خاطرات خانه پدریم زندگی می‌کنم.

البته افرادی هم وجود دارند که خاطرات خوشایندی از خانه پدری خود ندارند. دادو فریاد و بگو مگو، کتک و آزار و اذیت و شاید هنوز هم بسیاری از ما را در اندوه و سوالات بی‌جواب زیادی نگهداشته است. من می‌دانم که هیچ چیز نمی‌تواند درد کسانی را که از در میان آن بوده‌اند، درک کند. اما یک چیز امکان‌پذیر است: ایجاد تغییر در زندگی ما توسط شناخت پدر حقیقی و خانه اش.

داستان شگفت‌انگیزی درباره پسر گمشده در انجیل لوقا وجود دارد ( لوقا ۱۵: ۱۱-۳۱). عیسی داستان مهمی را در مورد پسری نقل کرد

که تصمیم گرفت خانه پدرش را در مورد پسری نقل کرد که تصمیم گرفت خانه پدرش را ترک نماید. او سیهم خود را از اموال مشترک میان خود و برادر بزرگترش را مطالبه کرد. بدین ترتیب پدر کاری را که پسر می خواست ، انجام داد. پسر خانه را به سوی آینده و سرزمینی تازه که پر از خوشی و لذت دنیوی بود، ترک کرد: مشروب، قمار و زن. اما او نمی دانست که روزی تمام این خوشی ها توسط یک قحطی وحشتناکی که باعث مرگ عده زیادی می گردد، پایان می یابد.

پسر سهم خود را خواست، درست همانطور که ما می خواهیم زندگی خود را داشته باشیم. ما نمی خواهیم هیچ کس در امور زندگی ما مداخله کند. به همین علت امروزه دنیا نمی خواهد چیزی درباره مسیح، روح القدس و پدر بداند. بشریت از خانه پدر دور است. انسانها برای خود زندگی می کنند. آنچه را که دلشان می خواهد انجام می دهند و آنچه را که از پدر به آنها رسیده، تلف می کنند. بشریت در لبه مرگ قرار دارد. پسر خانه پدرش را ترک نمود و به گرسنگی و بی آبرویی رسید و برده یکی از شهروندان آن کشور شد. او با خوکها زندگی می کرد و از غذای آنها می خورد. بشریت درحال حاضر در چنین موقعیتی قرار دارد. مردم برده اشتباهات خود هستند. آنها برده پول، شهرت و عاداتهای بدخو که آنها را همه چیز می نامند، هستند.

امروزه بیشتر مردم زندگی اسف باری دارند. آنها در جهنم زندگی می کنند و زندگیشان مانند شمعی که در لحظات آخر روشنائی خود، در حال سوختن است و دارد ذوب می شود. در این حکایت زمانی رسید که پسر به آنچه انجام داده بود، پی برد. او درک کرد و تصمیم

گرفت به خانه پدرش برگردد. به خود گفت که حتی بردگی برای پدرش بهتر از زندگی با خوکهاست. به عقیده من او اینگونه فکر کرد: " یک لحظه صبر کن- من پدري دارم که دارای خانه ایست. بهتر است که به آن خانه برگردم". او بدون هیچ تردیدی به طرف خانه پدر برگشت. مکاشفه عظیمی در این قسمت وجود دارد: آدرس خانه پدر هرگز تغییر نکرده بود. خانه پدر در همان جای اول، در همان همسایگی و در همان جاده قرار داشت. تصور کنید که اگر پدر به شهر دیگری نقل مکان کرده بود پسر چگونه می توانست خانه را پیدا کند؟ پدر ما نیز هرگز از روز خلقت تا به امروز آدرسش تغییر نیافته است. او همان است و درهایش همیشه به روی ما باز است. شاید آدرس مردم تغییر کند. شاید آنها درهای خانه خود را وقتی به ایشان نیاز داریم به روی ما باز نکنند. شاید حتی در دشوارترین موقعیت های زندگی ما را طرد کنند. من چنین وضعیتی را تجربه کرده ام، اما یک در هرگز به رویم بسته نشده است و آن در، خانه پدر آسمانیم است. هر وقت در تنگی و گرفتاری بوده ام، در را توسط دعا و فریاد کوبیده و همیشه آرامش، محبت و توجه پدران را دریافت نموده ام. حال بیابید ببینیم که عکس العمل پدر وقتی او را از دور دید که به خانه می آید چه بود؟ او دید لباس پسرش پر از گل، صورتش پر از زخم، و موی سرش نامرتب و ناجور است، پدر به طرف آن پسر دوید. او را در آغوش گرفت و حتی توجه نکرد که او چه شکلی است و یا اینکه بوی مدفوع خوک را می دهد و این همان نوع محبتی است که ما از پدر تمامی زمین دریافت می کنیم. مهم نیست که در حال حاضر در چه شرایطی هستید یا حتی چه مدت مسیحی بوده اید، هم

اکنون می توانید به خانه بیایید. او شما را داوری نمی کند و بیرون نمی نماید. شاید توسط زندگی از پا در آمده اید و از نظر روحی و جسمی پر از زخم هستید، اما پدر منتظر شماست. شاید بپرسید خانه او کجاست؟ خانه او درون شما و در قلب شماست. وقتی شما عیسی مسیح را به عنوان خداوند و نجات دهنده خود می پذیرید او درون شما زندگی نموده و شما خانه خدا می گردید: "آیا نمی دانید که بدن شما معبد روح القدس است که در شماست و آن را از خدا یافته اید؟" ( ۱ قرنیان ۶: ۱۹ )

فقط در نام عیسی نزد پدر دعا کنید و از عیسی بخواهید تا خداوند و نجات دهنده شما شود و گناهانتان را اعتراف نمایید و آن وقت محبت پدر را خواهید دید. مدت زیادی است که او منتظر شماست.

او می خواهد هر فرزندی را که در (عیسی) را می کوبد تا وارد خانه شود نزد خود برگرداند. او می خواهد ما را از هر جهنمی که در آن بوده اید، رها نموده و شفا دهد. او می خواهد تمام آنچه را که لوسیفر (شیطان) از ما ربوده به ما برگرداند: شادی، جوانی، و گذشته مان و هر آنچه را که از دست داده ایم.

این دقیقاً همان کاریست که پدر در داستان فوق برای پسر خود انجام داد: او بهترین ردا را بر تن او کرد و انگشتی در انگشتش گذاشت و نیز کفش به پایش کرد. او همچنین جشنی برای پسرش ترتیب داد.

در این میان برادر بزرگتر به او حسادت کرد و با پدر مخالفت نمود که چرا او از پسری که هرگز با پدر نبوده چنین استقبال گرمی نمود؟ سپس پدر به پسر بزرگتر گفت که حسادت نکند: "این برادر تو مرده بود، زنده شد، گم شده بود، یافت شد" ( لوقا : )

برادر کوچکتر که پدر را ترک کرده بود سزاوار استقبال پدر گشت چون پیش از همه برای منیت و خودخواهی خود مرد. اما برادر بزرگتر همانگونه باقی ماند بدون اینکه برای نفس خود بمیرد. این نمایانگر اشخاص مذهبی است که تمام کارهای درست را انجام می دهند. کسانی که به کل کتاب مقدس ایمان دارند و به آن عمل می کنند. آنها سعی می نمایند پسران بی نظیری باشند اما هیچ سهمی در جشن پدر ندارند، چون هنوز نسبت به مذهب و تزویر نمرده اند. در زندگی ما لحظه ای فرا می رسد که باید فروتن شده و شکسته شویم تا پدر حقیقی را بشناسیم و بخشی از ملکوت او گردیم. وقتی ما نسبت به تمام آنچه که دنیا به ما ارائه می دهد می میریم آن وقت آماده می شویم تا دوباره قیام کنیم. این بار ما در فلاکت نخواهیم بود بلکه در خانه پدر قیام می نماییم که ملکوتش درون شما و از طریق شما نیز هست.

در زندگی ما دوره هایی وجود دارد که از بیابان و صحرا عبور می کنیم. وجود این لحظات بسیار سخت برای این است تا بتوانیم زندگی نماییم. لحظاتی وجود دارد که پبله باید بمیرد تا پروانه بتواند بیرون بیاید. در خانه پدر برای کسانی که بخواهند قسمتی از ملکوت او باشند اتاقهای زیادی هست، برای هرکس که بخواهد متفاوت باشد، و هرکس که بخواهد اراده پدر را بر روی زمین انجام شود. ما نباید وقت خود را برای موارد بسیار جزئی از قبیل گفتگوها و بحث های بی محتوا هدر دهیم چون ما دختران و پسران پدر هستیم.

### خانه پدر کجاست؟

همانطور که پیش از این گفتم خانه پدر در وجود ماست. از زمانیکه روح القدس به زمین آمد تمایل پدر این است که در ما ساکن شود. بنابراین هر ایماندار هیکل خداوند است چرا که او در ایماندار ساکن می شود.

وانگهی خانه خدا همان کلیسا و یا بدن مسیح بر روی زمین است، یا به بیان بهتر خانه خدا ملکوتش بر روی زمین است. البته پدر دارای جایگاه آسمانی نیز هست که از آنجا توسط عیسی مسیح که بر دست راستش نشسته بر زمین حکمرانی می نماید. اما از طریق روح القدس خود نیز در میان و درون ما ساکن می شود. عیسی گفت: "کسی که مرا دیده، پدر را دیده است". به همین نحو ما خانه پدر، کلیسا و هیکل او هستیم. شاید این موضوع ما را سردرگم کند و درک مطلب را برای ما دشوار سازد اما حقیقت دارد. متأسفانه در ارتباط با واژه "کلیسا" سو تعبیرات بیشماری وجود دارد. باید درک نماییم که "ما" کلیسا هستیم. باید بدانیم که کلیسا فقط یک سازمان یا موسسه اداری با یک ساختمان، چند صندلی، میز و تعدادی فعالیت در یک شنبه صبح ها نیست.

کلیسای عیسی مسیح دو هزار سال پیش از خیابانی واقع در کنار اورشلیم، یهودیه، سامره و تا اقصای جهان متولد شد. کلیسا همچنین با نمایش قدرت خدا از طریق روح القدس متولد گشت.

کلیسا از آجر و دیوار ساخته نشد. کلیسا از افرادی مشابه من و تو با پیغام امید، قوت و پیروزی ساخته شد. آنها توجهی نداشتند که کجا جمع شوند حتی اگر در بیشه ها و یا غارها باشد. آنچه اهمیت داشت

محبت نسبت به مسیح و پدری بود که او را فرستاد. انها همانطور که پیش می رفتند، آماده بودند تا در هر لحظه بمیرند. این کلیسای خون و جسم آنقدر قدرتمند بود که حتی در آن روزها ابر قدرتها از آن می ترسیدند. امتهای تحت نفوذ کلیسای اولیه می لرزیدند. اگر چه این کلیسای خون و جسم با مخالفت روبرو شد، کشته شد، سوزانده شد، توسط شیرها و مارها خورده شد و وارونه مصلوب گشت اما هنوز هیچ کس نمی توانست مانع قدرتی که مسیح به او بخشیده بود بشود. کلیسایی که در پنطیکاست متولد شد سازمان نبود بلکه بیشتر یک وجود زنده بود. امیدوارم که گفته مرا اشتباه تعبیر نکنید. منظور من این نیست که به سازمان احتیاج نداریم البته که نیاز داریم اما تمرکز اصلی کلیسا یعنی کلیسای جهانی باید بر اشخاص در مسیح باشد. عیسی گفت: "جایی که دو یا سه نفر به نام جمع شوند، من آنجا در میان ایشان حاضرم" (متی ۱۸ : ۲۰)

این گفته می تواند شامل یک کلیسای محلی در یک شنبه صبح شود اما می تواند دربرگیرنده گروهی از مسیحیان تازه تولد یافته در سرکارشان نیز بشود.

کلیسا ساختمان نیست بلکه ملکوت است یعنی ملکوت پدر در اینجا بر روی زمین. مسیح پادشاه است و کلیسا دولت او و ما سفیران وی هستیم. تمامی اجتماعات سازمان یافته، انجمن ها یا کلیساهای محلی سفارت خانه اوست.

ما به عنوان خانه خدا در هر جا و در هر موقعیت و در هر وضعیت که باشیم عیسی مسیح را به عنوان خداوند متعال و برتر نشان می دهیم. خانه خدا از خود ما شروع شده و به خانواده های ما،



اجتماعات، کلیساهای محلی و هرجایی که او را محبت کرده و  
بپرستند گسترش می یابد. کلیسا به زمان نیز محدود نمی شود. وقتی  
متوجه می شویم که هرروز و هرلحظه از زندگیمان در کلیسا هستیم  
یعنی در خانه خداوند فقط در جلسات دعای یک شنبه و جمعه ، آنوقت  
اتفاقی برای دنیا می افتد چرا که ما زنده هستیم. ما قادر می گردیم تا با  
قدرتی که به فرزندان او داده شده در دنیا نفوذ کنیم.  
متأسفانه ما آنقدر خود را پشت دیوارها و ساعات محدود جلسات کلیسا  
مخفی کرده ایم که حتی نمی دانیم در دنیای بیرون چه اتفاقی می افتد.  
کلیسای امروزی زبان واحدی در مسیح ندارد بلکه دارای زبانهای  
متفاوتیست، زبان تعالیم ساخته افکار ما، زبان قوانین و.....  
به همین علت است که مردم دیگر هیچ گونه تمایلی به مسیحیت ندارند.

## پسران خانه

به وضوح روزهایی را به خاطر می آورم که نوجوان بودم و والدینم مرا در خانه تنها گذاشته و برای تعطیلات می رفتند، من سرگرمیهای زیادی داشتم، در چنین مواقعی دوستانم را دعوت می کردم که به خانه ما آمده و چند روزی را با من بمانند. ما سرگرمی ها و میهمانی های زیادی داشتیم اما من همیشه نسبت به یک مورد حواسم جمع بود که وقتی نزدیک به زمان بازگشت والدینم است خانه را درست یک روز قبل از رسیدن آنها تمیز کنم تا نشان دهم که در غیاب ایشان چه " پسر خوبی" بوده ام. هیچ پاداشی بالاتر از این نبود که مادر و پدرم با افتخار بگویند: " آفرین، پسر!" بازگشت عیسی مسیح به اورشلیم در مرقس باب ۱۱ و عمل تقدیس کنندگی او در هیکل به ما تعالیم زیادی درباره قلب پدر در خصوص خانه اش می دهد: " چون به بیت فاجی و بیت عنیا رسیدند که نزدیک اورشلیم در دامنه کوه زیتون بود، عیسی دو تن از شاگردان خود را فرستاد و به آنان فرمود: " به دهکده ای که پیش روی شماست، بروید. به محض ورود، کره الاغی را بسته خواهید یافت که تاکنون کسی بر آن سوار نشده است. آن را باز کنید و بیاورید. اگر کسی از شما پرسید: " چرا چنین می کنید؟ بگویید: " خداوند بدان نیاز دارد و بی درنگ آن را به اینجا باز خواهد فرستاد." مرقس ۱۱: ۱-۳)

عیسی قبل از ورود به اورشلیم احتیاج به یک کره الاغ خاصی داشت: کره الاغی که کسی تا کنون بر آن سوار نشده است. چرا عیسی از چنین کره الاغی استفاده می کند؟ کره الاغ نشان دهنده کلیسای خدا در اینجا بر روی زمین است. عیسی مسیح به این جهان برخواهد گشت

درست همانطور که وارد اورشلیم شد، اما او یک کره الاغ " استفاده نشده" که " هرگز کسی بر آن سوار نشده" می خواهد. امروز چه کسی بر کلیسا سوار است؟

مسیح کلیسایی می خواهد که فقط او بتواند سوارش باشد. متأسفانه بسیاری می خواهند بر کلیسای خدا سوار شوند. آنها می خواهند روی کره الاغ بنشینند و جلال و احترام را بیابند. آنها کلیسا را با انگیزه های متفاوتی خدمت می نمایند. آنها می خواهند اراده خودشان و نه اراده پدر را انجام دهند. آنها فقط لفظی دعا می کنند: " ای پدر، اراده تو، چنانکه در آسمان انجام می شود بر زمین نیز به انجام رسد" اما عقاید خود را " صیقل " می دهند و تعالیم خود را " برق می اندازند".

چون ما فرزندان خدا هستیم باید مانند او عمل نماییم. تا وقتی بخشی از خانه پدر هستیم باید اراده او را در تزئین و مدیریت خانه به عمل آوریم. چه احساسی می کنید اگر پسر یا دختر کوچکتان اتاق نشیمن شما را طبق نظر خودش دوباره تزئین کرده باشد؟

عیسی مطلب بسیار مهمی گفت: او گفت که کره الاغ بسته است و برای اینکه او بتواند از آن کره الاغ استفاده کند شاگردان باید آن را باز می کردند!

خدا هرگز در یک کلیسا یا خانه بسته ساکن نمی شود. مسیح مرد تا ما بتوانیم باز آزاد شویم! ما باید از مذهب ساخته دست بشر آزاد شویم. برای اینکه مسیح از کره الاغ استفاده کند شاگردان باید آن را باز می کردند. آیا ما حاضریم خود را باز و آزاد کنیم؟ آیا حاضریم از

نظرات و تلاشهای بشری آزاد گردیم؟ تا کی باید به تعالیم خود بیش از کلمه زنده خدا احترام بگذاریم؟

تا کی چنین مسائلی باید ما را به درخت مذهب و سنت ببندد؟ تا کی باید فرزندان پدر بخاطر منیت و غرور ما در تفرقه زندگی کنند؟ تا کی باید فرقه گرایی تسلط یافته و بین فرزندان پدر جدایی اندازد؟ تا کی خواهران و برادران در یک خانه باهم دعا می کنند؟

یک مشکلی در خانه پدر هست، سوتفاهمی بزرگ در بدن مسیح وجود دارد. ماهمه می خواهیم یک شکل باشیم و اگر کسی شبیه ما نباشد، آن شخص یا خدمت را داوری می کنیم و یا در مقابل آن حالت دفاعی به خود می گیریم.

پس از گذشت دو هزار سال هنوز درک نکرده ایم. مادامی که خدای تثلیث را می پرستیم و او را با تمام دل خدمت می کنیم متفاوت بودن هیچ ایرادی ندارد. ما می خواهیم همه مثل ما پرستش کنند، دعا نمایند، سرود بخوانند و کلیسا بروند.

آیا نمی توانیم ببینیم که در یک بدن، اندام ها و قسمت های زیادی مورد نیاز است؟ همه زبان نیستند و همه دست یا پا نیستند. پس چرا بعضی از فرقه ها، خود را نسبت به دیگران برتر می بینند؟

عیسی به شاگردان هشدار داد که بازکردن کره الاغ، مخالفتها و وسوالات زیادی را بر می انگیزد. من مطمئنم در حالیکه این کتاب را می خوانید شاید در قلب شما تغییری رخ دهد شاید جرقه ای در درون شما مشتعل شود. برای این تغییر آماده شوید، آماده شوید تا به تمام مردان و زنان خدا که خارج از محدوده فرقه ای شما هستند، محبت کنید برای اینکه آنها نیز فرزندان پدر و خواهران و برادران شما

هستند. اختلافات را نادیده بگیرید. به آنها اجازه دهید آنچه را که می خواهند، بگویند. به هر حال آنها برای این امر دلتنگند.

" آنگاه کره الاغ را نزد عیسی آورده، ردهای خود را بر آن افکندند، و عیسی سوار شد. بسیاری از مردم نیز ردهای خود را بر سر راه گسترده و عده ای نیز شاخه هایی را که در مزارع بریده بودند، در راه می گسترده. کسانی که پیشاپیش او می رفتند و آنان که از پس او می آمدند، فریاد کنان می گفتند: " هوشیاعانا! " ، " خجسته باد او که به نام خداوند می آید! " (مرقس ۱۱: ۷-۹)

شاگردان کار بسیار ارزشمندی انجام دادند: آنها ردهای خود را روی کره الاغ انداختند تا عیسی بتواند روی آن بنشیند. ردها نشانه عطایا و استعداد های ماست که از خدا دریافت کرده ایم. وقتی ما آنها را روی کره الاغ می اندازیم و به مسیح اجازه می دهیم بر آن سوار شود، شاهد احیا و بیداری در دنیا خواهیم بود، درست مثل افرادی که در خیابانهای اورشلیم هوشیاعانا گفته و به عیسی خوش آمد می گفتند.

لطفاً توجه کنید که شاگردان ردهای خود را انداختند. این حالت جمع دارد نه مفرد. یعنی عیسی به یکباره روی ردهای زیادی نشست. آیا حاضرید ردهای خود را کنار ردهای برادرانتان بگذارید و اجازه دهید عیسی به یکباره روی آنها بنشیند؟

این عالی ترین اتحاد در بدن مسیح است. عیسی روی ردهای پطرس نشست اما روی ردهای یوحنا نیز نشست. عیسی روی ردهای پنطیکاستی ها و مشایخی ها و سایر فرقه هایی که به تثلیث معتقدند، تولد تازه داشته و مسیح را دوست دارند، می نشیند به شرطی که

همگی ما ردهای خود را روی کره الاغ که کلیساست بیندازیم و اجازه دهیم مسیح بر آن سوار شود.

تا وقتی مسیح بر خدمات ما ننشیند هیچ کس مشتاق مسیحیت نخواهد شد. هیچ احیا و بیداری در دنیا وجود نخواهد داشت. بیداری از ما آغاز می گردد. اول ما باید احیا گردیم. روزی روح القدس نکته بسیار مهمی را به من گفت: "اگر کلیسا مبتلا به آنفولانزا است پس دنیا سرطان می گیرد." آیا ما می خواهیم دنیا را از این سرطان گناه شفا دهیم؟ پس باید از آنفولانزایی که در خانه پدر جریان دارد شفا بیابیم، آنفولانزای تفرقه، داوری و تکبر.

"روز بعد، به هنگام خروج از بیت عنیا، عیسی گرسنه شد. از دور درخت انجیری دید که برگ داشت، پس پیش رفت تا ببیند میوه دارد یا نه، چون نزدیک شد، جز برگ چیزی بر آن نیافت، زیرا هنوز فصل انجیر نبود. پس خطاب به درخت گفت: "مباد که دیگر هرگز کسی از تو میوه خورد!" شاگردانش این را شنیدند." (مرقس ۱۱: ۱۲-۱۴)

عیسی گرسنه بود و به دنبال غذا می گشت. روح القدس نیز امروز گرسنه است. او گرسنه این است تا ببیند که فرزندان پدر شایستگی خون برادر بزرگتر یعنی عیسی را دارند. او گرسنه محبت در خانه پدر است، محبت نسبت به گناهکاران و توجه نسبت به کسانی که به آن احتیاج دارند. این درخت انجیر طی قرون متمادی با خرافات و تشریفات و برنامه های تهی مسخره بازی درآورده است.

در باغ پدر درخت انجیری وجود دارد که بی ثمر و بی فایده است. این درختی که در دل ما است باید از ریشه بیرون بیاید. این درخت مذهب است که دارای همه ظواهر خداپرستی است، اما قدرت مسیح

را انکار می کند . من درباره مذهب به صورتی که در کلیسای سنتی وجود دارد، صحبت نمی کنم. شما می توانید ایماندار تازه تولد یافته کریزماتیک- پنطیکاستی کاملاً" مذهبی باشید، در حالیکه مسیحی دیگری عضو کلیسای متدیست یا بپتیست و پر از محبت مسیح و روح او باشد.

" چون به اورشلیم رسیدند، عیسی به صحن معبد درآمد و به بیرون راندن کسانی آغاز کرد که در آنجا دادو ستد می کردند. او تختهای صرافان و بساط کبوتر فروشان را واژگون کرد و اجازه نداد کسی برای حمل کالا از میان صحن معبد عبور کند سپس به آنها تعلیم داد و گفت: مگر نوشته نشده است که " خانه من خانه دعا برای همه قومها خوانده خواهد شد"؟ اما شما آن را " لانه راهزنان" ساخته اید." (مرقس ۱۱ : ۱۵-۱۷)

عیسی وقتی به هیکل وارد شد یکی از تکان دهنده ترین اتفاقات زندگیش را بر روی زمین دید: او دید که در خانه پدرش تجارت می کنند. مردم در حال خرید و فروش کالا بودند. کتاب مقدس در عبارت فوق به وضوح از کلمه " کبوتر" استفاده می نماید. کبوتر سمبل روح القدس است. آیا مفهومی واضح نیست؟ امروزه در خانه پدر بعضی خواهران و برادران روح القدس را به خواهران و برادران همتای خود می فروشند. آیا قلبان نمی شکنند وقتی می بینیم مردان و زنان خدا از روح القدس استفاده می کنند تا نیازهای خود را ارضا نمایند؟ امروز نیز مامونا های زیادی در خانه خدا پرستش می گردد. ما از اسم روح القدس استفاده می کنیم. تا بودجه و جلسات خود را به طرق کاملاً" غیر اخلاقی تامین نماییم. من کاری ندارم که چه

کسی این کارها را انجام می دهد چرا که عیسی از چنین تکنیک هایی استفاده نمی کرد. من نیز به چنین روشهای غیر اخلاقی عمل نمی نمایم.

پدر دیگر از این وضعیتی که می ببند خسته شده، که چگونه فرزندان در خانه از برکاتی مانند شفا، معجزات و رفاه استفاده کرده و سپس می فروشند.

روزی در کنفرانسی شرکت کردم که یک واعظ مهمان سخنران اصلی کنفرانس بود. او شروع به موعظه آتشی کرد به طوری که مردم نمی توانستند آرام بر صندلی های خود قرار بگیرند بلکه در حال ایستاده به او گوش می دادند. در این بین متوجه شدم که یک اشکالی وجود دارد. در حالیکه موعظه می کرد، میسر پیغام آرام آرام به جانب پول تغییر می نمود. او موعظه نمود که هر کسی که او را برکت دهد میلیونر می گردد. بدین ترتیب درخواست کرد که صد نفر هدیه هزار دلاری به او بدهند. او صراحتاً ذکر کرد که روح القدس به او گفته که صد نفر هریک هزار دلار می دهند. چه باور کنید یا نکنید فقط ده تا پانزده نفر جلو آمدند که یکی از آنها همسر خودش بود. با یک نگاه به حضار قلب من شکست چون این مردم همه ایمانداران مهاجری بودند که زندگی بسیار سختی در اروپا داشتند و بیشتر آنها حتی خارجیان غیر قانونی بودند که مجوز اقامت قانونی را نداشتند!

در آن لحظه من در دل نزد روح القدس دعا کردم و گفتم: " روح القدس ، اگر این مرد راست می گوید که تو به او گفته ای، بگذار جلسه روال خود را داشته باشد در غیر اینصورت با از کار انداختن میکروفن مانع کار او شو ". چه باور کنید یا نکنید در کمتر از یک



دقیقه برق قطع شد و میکروفنش کار نکرد. او گفت: " چه اتفاقی افتاده؟ چی شده" ؟

سپس من بلند شدم و بدون توجه به اینکه این مرد کیست و چقدر در آن شهر مورد احترام است، جلسه را ترک کردم. در حالیکه با ماشین به خانه برمی گشتم روح خدا به من گفت که این نوع فعالیتها از قمار بازی بدتر است. واعظین بسیاری می خواهند دولت‌مند شوند تا هزینه نیازهای خدمتی خود را تامین کنند و فشار آنقدر زیاد می شود که مجبور می گردند این گونه خط مشی های جمع آوری اعانه را برای بقا انجام دهند و بدین ترتیب از نام روح القدس استفاده می کنند. تنها طریقی که خدا می تواند این مردان خدا را که چنین اعمال غیر اخلاقی انجام می دهند، ببخشد، توبه و اعتماد کامل به اوست. در خانه پدر هیچ نیازی نیست که لازم باشد روح القدس را بفروشیم. در تاریخ یک مرد، خدا را به سی پاره نقره فروخت. حال بیابید ما این کار را دوباره با فروش خدا و روح القدس تکرار نکنیم. پدر هر بار که می بیند مادری در خانه او بلعیده می شود، زمانیکه آخرین سکه خود را به واعظ می دهد که روح القدس را به او بفروشد با این وعده که او را دولت‌مند می سازد، می گیرد و قلبش می شکند.

قلب مملو از اندوه می شود وقتی می بیند که فرزندانش با آنچه که جهت آزادی به آنها واگذار شده، تجارت می کنند. من با کی ندارم که این مسائل را بیان کنم چون یک نفر باید حقیقت را بگوید. شخصی باید دهانش را باز کند و به خواهران و برادران همتای خود در خانه، آنچه را که لازم است، بگوید.

نقطه اوج حادثه هیکل اورشلیم این بود که عیسی فریاد زده و به حلق گفت: " مگر نوشته نشده است که " خانه من خانه دعا برای قومها خوانده خواهد شد"؟

قلب عیسی و نیز قلب پدر شکست چون پسران و دختران خانه مشغول چیزهای دیگری بودند. آنها مشغول پر کردن جیبهایش و خرید و فروش وسایل مورد نیاز خود بودند و نسبت به دعا بخصوص دعا برای امتهای بی توجه بودند.

در دنیای مادی که آهن و نفت، ارقام و تجملات بر زندگی ما حکمرانی می کند کلیسا باید بیش از پیش دعا نماید. در بیست و پنج سال اخیر هزاران کتاب منتشر شده که چگونه دعا کنیم تا آنچه را که می خواهیم از خدا بگیریم. چگونه دولتمند شویم تا بتوانیم به کلیسا کمک کنیم و چطور دعا نماییم و از خدا تقاضا کنیم که آنچه را که حقیقتاً " احتیاج نداریم به ما بدهد.

امروزه نیز صدای مسیح در طول تاریخ سفر کرده و به کلیسای قرن بیست و یکم می رسد که با گریه و التماس از ما می خواهد تا برای قومها دعا نماییم:

خانه من باید خانه دعا باشد هند، ژاپن، ایران و کل دنیا بتواند نجات یابد.

خانه من باید خانه دعا باشد تا بچه های معصوم، دیگر در سکوت مورد انبیت و تجاوز جنسی قرار نگیرند بلکه توسط محبت مسیح و انجیل او مورد توجه قرار بگیرند.

خانه من باید خانه دعا باشد تا هر مسلمان، یهودی و هندو قادر باشد که بداند من خداوند هستم و انتخاب نماید که به من ایمان آورد.

خانه من باید خانه دعا باشد تا افریقا بتواند نجات یابد، آسیا بتواند نجات یابد، و تا اروپا بداند که من هستم و بتواند با آزادی مرا انتخاب کند.

خانه من باید خانه دعا برای امتهای باشد تا هیچ شخص ابلهی هواپیما را بر ندارد و با آن به ساختمانهای امریکا اصابت کند.

خانه من باید خانه دعا برای همه امتهای دنیا باشد تا همانطور که سولس تبدیل به پولس شد، هر تروستی تغییر کند و یک ملاقات عمیق و استثنایی با من داشته باشد.

خانه من باید خانه دعا باشد تا هرکس بتواند پدر را بشناسد.

عیسی اقتدار و قدرت خود را به ما واگذار نکرد تا برای یک ماشین کادیلاک یا ویلا دعا دعا نماییم. او به ما قدرت داد تا ملت‌های دنیا را برای مسیح تکان دهیم و با ناراستی بجنگیم البته نه با قدرت و نیروی انسانی بلکه با قدرت دعا. ما آنقدر با اجتماعات کلیسایی خود مشغول هستیم که این وقایع جاری کلیسا بیشتر جنبه نمایشی در خانه پدر را بوجود می آورد، درحالیکه دنیا بدون شناخت مسیح در حال مرگ است. ما آنچنان غرق در احساسات و هیجانات هستیم که جلال و احترام روح القدس را به جلسات توام با " احساس خوب" تقلیل می دهیم. مردم همچنان می آیند و میروند ولی زندگی آنها هرگز به چالش نمی افتد که برای مسیح، در خانه پدر کاری انجام دهند. کلیسا باید بیدار شود.

پدر خانه ای دارد. او آرزومند فرزندانش است و از آنها می خواهد بیدار شوند و کاری مفید برای ملکوت انجام دهند. در خانه پدر به روی شما باز است. او آرزومند شماست. او شما را دوست دارد و

می خواهد که در خانه فعال و پویا باشید. بیایید به خانواده پدر ملحق  
شوید. متفاوت باشید و بطور اساسی عمل کنید. در به روی شما باز  
است.

## فصل سه

### نام پدر

روزی توسط یک فیلم مستند عمیقاً "لمس شدم. مردی را نشان می داد که در جستجوی پدر خود بود. او پدرش را نمی شناخت چون یک بچه آزمایشگاهی بود و هویت پدر اهدا کننده نامعلوم بود. مرد مستاصل بود از اینکه پدر من را بشناسد. اینکه او چه شکلی است، چه ویژگیهایی دارد، برای گذران زندگی چه کار می کند. بیش از هر چیز دیگر او می خواست نام پدرش را بداند.

من همچنین مردان و زنان آزرده زیادی را ملاقات کرده ام که در جستجوی پدرشان بودند و دوست داشتند که نام پدر خود را بدانند. آنها حتی مبالغ هنگفتی پول پرداخته اند تا درباره والدینشان اطلاعات کسب کنند.

اینک در دنیا نیز همین اتفاق می افتد، وقتی ما کلام خدا را با حقایق ساختگی معاوضه می نماییم و وقتی ارزشهای الهی نادیده گرفته می شود، این امر باعث می شود که والدین و خصوصاً پدران بی مسئولیتی بوجود آیند.

من از دست مردانی که هیچ احساس مسئولیتی ندارند، خشمگین می شوم. تنها چیزی که این گونه مردان به آن توجه دارند تولید بچه است. بعد او این موجود نحیف را با مادری رها می کند که باید تمام عمر بجنگد تا بچه را بدون پدر بزرگ نماید. پدر کجاست؟ فقط خدا می داند! روزی در مجله ای به نام *اوضاع و احوال* که یکی از نشریات اجتماعی امریکایی است، مقاله بسیار جالبی خواندم:

با زندگی بدون پدر چه اتفاقی برای بچه ها می افتد؟ نویسنده آن که یک جامعه شناس بود، تصمیم گرفته بود که درباره این موضوع تحقیق کند و به این نتیجه رسیده بود: بچه هایی که بدون پدر بزرگ می شوند در معرض خطرات جدی قرار می گیرند.

آنها بیشتر مستعد ترک تحصیل از دبیرستان بوده و آمادگی کمتری برای ورود به دانشگاه دارند و به همان نسبت احتمال کمتری دارد تا از دانشگاه فارغ التحصیل شوند. دخترانی که در خانواده های بدون پدر بزرگ می شوند بیشتر مستعدند که در سنین پایین تر روابط جنسی داشته و دارای فرزندان خارج از پیوند زناشویی داشته باشند. پسرانی که بدون پدر بزرگ می شوند مشکل اساسی آنها پیدا کردن یک شغل مناسب در سنین بلوغ هستند. مردان و زنان جوان و بالغ در خانواده های تک والدی، گرایش بیشتری به حرفه های کم درآمد دارند.

من هرگز نمی توانم دردی را که این گونه بچه ها احساس می کنند، حس نمایم چون خداوند مرا با یک پدر و مادر عالی برکت داده است. اما می توانم تصور کنم که چقدر اندوهناک است که هرگز پدرتان را نشناسید، هرگز نتوانید نام او را صدا بزنید و هرگز نتوانید افتخار کنید که پدری دارید.

در کشورهای خاورمیانه مردم یکدیگر را از طریق نام پدرشان می شناسند. برای مثال پطرس بن یعقوب یعنی پطرس پسر یعقوب. وقتی کسی نام پدرش را می شناسد می تواند حقوق و مزایای خاصی داشته باشد. اگر پدر شهرت بدی داشته باشد آن وقت زندگی در جامعه برای آن شخص بسیار سخت خواهد بود.

نام پدر یک شخص می تواند مزایایی را برای آن شخص در پی داشته باشد و درهایی را به رویش بگشاید، یا حقوق قانونی را از وی گرفته و زندگی را تبدیل به جهنم نماید. تمام این ها بستگی به ماهیت پدر دارد. بسیاری از شخصیت‌های کتاب مقدس با اسامی پدرانشان شناخته می شوند: داود پسر یسی، سلیمان پسر داود و غیره.

پذیرفتن یا نپذیرفتن نام پدر می تواند بطور کل مفهوم زندگی یک شخص را تغییر دهد. به همین دلیل اغلب مذاهب دنیا سعی دارند که اتحاد مقدس میان پدر و عیسی را جدا کنند.

آنها هرگز نمی خواهند عبارت عیسی پسر خدا را بکار برند. آنها بیشتر از عباراتی نظیر عیسی پسر مریم یا عیسی پسر یوسف استفاده می کنند.

### مکاشفه نام پدر

پس از آن فاجعه شیطانی در باغ عدن و سقوط بشریت، دیگر هیچ کس نتوانست نام خدا را بشناسد و هیچ کس قادر نبود مکاشفه کامل و شخصی از پدر بطوریکه ما امروز می شناسیم، داشته باشد. من ایمان دارم که عیسی اسم خدا و مکاشفه نام پدر است. قبل از عیسی هیچ کس نمی توانست نام پدر را آنطور که عیسی آشکار کرد، برملا سازد. خدا عناوین و ویژگیهای خود را آشکار کرد اما هنوز یک اسم ناگفتنی و غیر قابل بیان وجود داشت. به عقیده من حتی امروزه در سنت یهود یکی از اسامی خدا موجود است که هیچ کس نحوه تلفظ آن را نمی داند، آن ممکن است به صورت YHW یا JHW نوشته شود اما هیچ کس واقعا" تلفظ صحیح را نمی داند.

وقتی خدا موسی را از درون بوته مشتعل صدا زد، موسی پرسید: "اینک چون من نزد بنی اسرائیل برسم و بدیشان گویم خدای پدران شما مرا نزد شما فرستاده است. و از من بپرسند که نام او چیست، بدیشان چه گویم؟ خدا به موسی گفت: "هستم آنکه هستم." و گفت: "به بنی اسرائیل چنین بگو: اهی (هستم) مرا نزد شما فرستاد." (خروج ۳: ۱۳-۱۴)

در بعضی ترجمه های کتاب مقدس زیر نویسی هایی درباره این آیه وجود دارد که می گوید: "هستم آنکه هستم" معنی "خواهم بود آنکه خواهم بود" را نیز می دهد. یعنی خدا نام خود را در دو زمان حال و آینده گفت. در یکی از ترجمه های یهودی نیز "اهی اشور اهی" آمده که به معنی "هستم آنکه هستم" و "خواهم بود آنکه خواهم بود" است. "هستم آنکه هستم" به موقعیت حال اسرائیلی ها اشاره می کرد



و وعده خاصی بود که " من هستم" آنها را از بند اسارت آزاد می سازد. این می تواند امروز نیز در مورد ما صدق کند چون او همان " من هستم" برای ماست که می تواند ما را شفا دهد، عوض کند، ببخشد و....

با این وجود " خواهم بود آنکه خواهم بود" می تواند اسرار آمیز و در عین حال عبارتی نبوتی باشد. منظور خدا چه بود؟ موسی اسم او را پرسید و او چنین پاسخی داد. آیا خدا می خواست شوخی کند؟ یا منظور دیگری داشت؟

" خواهم بود" درباره آینده صحبت می کند، درباره آنچه قرار است بیاید و نشان دهنده پدر از طریق عیسی مسیح است.

" خواهم بود آنکه خواهم بود" به عیسی اشاره می کند. " خواهم بود" شخصی است که قرار است بشریت را از اسارت گناه و جدایی آزاد سازد. نه تنها اسرائیلی ها را بلکه هر انسانی را بر روی زمین. " من عیسی خواهم بود که شما را شفا داده و گناهان شما را بر دوش گرفته و بار سنگین شما را بر می دارم.

" خواهم بود آنکه خواهم بود" عبارتی نبوتی است که عیسی مسیح آن را به انجام رساند. بدین ترتیب دو هزار سال پیش عیسی در پایان خدمت خود بر روی زمین نزد پدر دعا کرد و گفت: " من نام تو را بر آنان که از جهانیان به من بخشیدی، آشکار ساختم. از آن تو بودند و تو ایشان را به من بخشیدی، و کلامت را نگاه داشتند. اکنون دریافته اند که هر آنچه به من بخشیده ای، براستی از جانب توست".

(یوحنا ۱۷: ۶-۷)

به عبارت دیگر عیسی مسیح نام پدر را که به موسی داده شد، آشکار نمود و به انجام رساند:

"ای پدر قدوس، آنان را به قدرت نام خود که به من بخشیده ای حفظ کن، تا یک باشند، چنانکه ما هستیم". ( یوحنا ۱۷: ۱۱ )

به بیانی دیگر عیسی مکاشفه نام پدر است.

" خواه بود آنکه خواهم بود" یعنی روزی خود را به بشریت آشکار خواهد کرد: " عیسی مسیح خواهم بود، او جنبه انسانی و فیزیکی من خواهد بود". حال پدر با آشکار نمودن اسم خود دیگر برای ما راز نیست.

ما او را از طریق عیسی مسیح می شناسیم. عیسی در ( یوحنا ۱۴: ۹ ) گفت: " کسی که مرا دیده، پدر را دیده است."

ذکر نام او با ایمان و محبت دل پدر را خوشحال می کند و او بواسطه آن نام به ما پاسخ می دهد. به همین دلیل عیسی گفت که وقتی نزد پدر دعا می نمایم هرچه را در نام عیسی بطلبیم او جواب می دهد. نام دیگری وجود ندارد که ما بتوانیم به پدر نزدیک شویم به جز نام عیسی. این نام درها را به روی من و تو می گشاید تا بخشی از خانواده پدر باشیم. این نام ما را از مذاهب آزاد می سازد و قادر می سازد تا دختران و پسران پدر باشیم.

### قدرت در اسم

فریسیان سعی کردند جلوی پطرس و یوحنا را از ذکر نام بگیرند ( اعمال ۴: ۱۶ - ۱۸ ). چرا؟ به چه علت ابلیس می خواست مانع این نام شود؟ چون ابلیس قدرت موجود در این نام را می دانست. ابلیس می داند که وقتی این نام به کار می رود چشمان نابینا باز شده، گوشهای ناشنوا شفا یافته، ملکوتش سقوط کرده و نقشه هایش خراب می شود. دو هزار سال پیش، ابلیس می دانست که نام عیسی دنیا را تکان می دهد.

حتی امروز نیز ابلیس سعی دارند تا مانع این نام شود اما حقیقت این است که قدرت انجام این کار را ندارد. این " سنگی " است که می رود تا ملکوت شیطان را خرد کند و هیچ کس قادر نیست مانع آن شود.

## فصل چهار

### ملکوت پدر

ما این مسیر روحانی را با قلب پدر و دعای ربانی آغاز نمودیم: " ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد. پادشاهی تو بیاید. اراده تو چنانکه در آسمان انجام می شود، بر زمین نیز به انجام رسید... " آرزوی پدر این نیست که ملکوت خود را ببیند اما بسیاری از اعضا بدن مسیح هیچ درکی از اهمیت آن برای پدر ندارند بلکه منتظرند تا ملکوت آسمان بر آنها بیاید. آنها فکر می کنند که به زودی عیسی بر می گردد و ملکوت برقرار خواهد شد تا ما از مشکل رها گشته، در بهشت زندگی کنیم و یک تعطیلی جاودانی داشته باشیم. قلب پدر آزرده می گردد وقتی می بیند دختران و پسرانش از واقعیت زندگی در این دنیا می گریزند و آرزو دارند عیسی به زودی برگردد تا از مشکلات رها شوند. پدر هنوز به جانهای گمشده توجه دارد. او برای ایشان تا لحظه آخر خواهد جنگید. او هنوز نسبت به تمام گناهکاران بخشنده و مشتاق است و می خواهد به آنها فرصت دهد تا خبر خوش انجیل عیسی مسیح را بشنوند. ملکوت خدا از دو هزار سال پیش آغاز گشته و به سوی جلو پیش می رود. این ملکوت بهای زیادی پرداخته و قربانیان زیادی داشته است. صدای شهیدان هنوز در گوش پدر می پیچد.

کلیسا ملکوت پدر بر روی زمین است. وقتی به بعضی مسیحیان و طریقی که مسیح را نشان می دهند می نگرم، از خود می پرسم که چطور آنها در این دنیا می توانند مرتکب اعمالی شوند که مسیح را به

گونه ای اشتباه نشان دهند و زمانیکه او با آنها روبرو شود به ایشان چه خواهد گفت.

امروزه ما دارای دو نوع کلیسا هستیم. کلیسای رنج‌دیده و کلیسای مرفه. در حالیکه مردم در چین به خاطر ایمان خود به مسیح شکنجه می‌شوند اغلب کلیساها در دنیای غرب مشغول موعظه پیغامهایی هستند که به منیت شنونده می‌پردازد و باعث می‌شود که او "احساس خوبی" نماید. ما می‌خواهیم با بردباری و سختی بها بپردازیم. عده ای دارای زندگی گناه‌آلود هستند و تمایل دارند آن را متوقف سازند اما هیچ کاری در این زمینه انجام نمی‌دهند. آنها اعلام می‌کنند که زندگی خود را به خدا می‌دهند و منتظر می‌شوند تا کسی بر آنها دست گذاشته و مانند جادو در یک لحظه تغییر نمایند. به همین دلیل آنها هرگز تغییر نمی‌کنند. به همین دلیل آنها از مرحله بیداری به بیداری دیگری می‌روند و بعد به همان شکل اول باقی می‌مانند. آنها می‌خواهند شخص دیگری ایشان را تغییر دهد به جای اینکه کاری در ارتباط با موقعیت خود انجام دهند. آنها می‌خواهند روح القدس از آسمان نازل شده و ایشان را تغییر دهد اما روح القدس هرگز آنها را تغییر نمی‌دهد در صورتیکه با او همکاری نکنند و گام‌های لازم را برندارند.

در حالیکه کلیسای زجر کشیده و رنج‌دیده بها می‌پردازند کلیسای راحت طلب غرب در ساختمانهای دارای تهویه و جایگاههای شاهانه برای تمام اعضا به خدمت ادامه می‌دهد. در حالیکه کلیسای زجر کشیده در خاورمیانه در امر کتاب مقدس قاجاق می‌کند و آن را در بیشه‌ها و غارها مخفیانه می‌خواند. مسیحیان انگلیسی زبان در غرب دارای

فهرست متنوعی از ترجمه های کتاب مقدس با رنگها و جلدهای مختلفی هستند. شبان فقیر و زجرکشیده در آفریقا باید اغلب با پای برهنه، روزها و شبها سفر کند تا به روستای بعدی رسیده و انجیل را موعظه کند و کسانی را شفا دهد که بیمارستان ندارند یا پول برای جراحی پلاستیک ندارند.

شرم آور است که بعضی شبانان با اعمالشان مسیح را به گونه ای غلط جلوه می دهند. آنها درخواست می کنند که با لیموزین به دنبال آنها رفته و بتوانند در جلسات بیداری موعظه نمایند. شرم آور است که بعضی از رهبران مسیحی درخواست زندگی در کاخ ها را می کنند و در ملکوت های ساخته خود که نام آن را " خدمت " می نامند حکمرانی می نمایند. شرم آور است که این ژنرال های ملکوت از دستورات فرمانده خود سرپیچی می کنند و میدان را بخاطر تمایلات جسمانی خود خالی می کنند. قلب پدر می رنجد وقتی می بیند که بزرگان و رهبران ملکوتش در خوابند. او به تلخی می گرید وقتی می بیند که لوسیفر ( شیطان ) از صدای پدر تقلید نموده و به رهبران ملکوت خدا می گوید که همسر خود را طلاق دهند و با دیگری ازدواج کنند. قلب پدر به خاطر وقایعی که به اسم او در ملکوتش اتفاق می افتد واقعا " مجروح شده. برای نمونه روحانیون مورد اعتماد یک انجمن کلیسایی بسیاری از اطفال را در ساختمانهایی که مکان مقدس خدا نامیده می شود مورد سوء استفاده جنسی قرار می دهند. شرم آور است که عده زیادی ده ها هزار دلار صرف جراحی های زیبایی غیر ضروری برای همسران خود می نمایند در حالیکه کلیسای زجر کشیده به خاطر ایمان به مسیح در رنج است.

درست همانطور که دنیا میان شمال ثروتمند و جنوب فقیر تقسیم شده، ملکوت پدر نیز بین کلیسای رنج دیده و کلیسای یک پا در هوا یعنی کلیسای لوسی که در پی علامات و عجایب است تا اعضایش احساس خوبی داشته باشند، تقسیم گشته است.

موعظت امروز به پیغام های خود محورانه تغییر جهت داده و به " من، خودم و برای من" محدود می شود. باور کردنی نیست که هشتاد و پنج درصد از پرفروشترین کتابها درباره " من " و " شما" است، تا کجا می خواهیم پیش برویم؟ آیا کارهای دیگری نداریم که انجام دهیم؟ من ایمان دارم که پدر به دنبال بدن بی نظیر مسیح است. مهم نیست این کلیساها کجا هستند، حتی در غرب افراد و کلیساهایی وجود دارد که برای ایمان خود بها می پردازند و حاضرند انجیل را بدون هیچگونه سازش و هم رنگ شدن موعظه نمایند. مسیحیت یعنی زندگی به طریقی که خدا از ما می خواهد. مسیحی بودن یعنی برای عیسی شاهد خوبی باشیم و یا به عبارتی دیگر شیوه زندگی ما به کسانی که اطرافمان هستند شهادت نیکو دهد.

آیا ما حاضریم که هر آنچه را داریم از دست دهیم: منیت، غرور، احساسات مغرورانه، تمایلات خودخواهانه و ثروت و نیز مکان های راحت خود را ترک کنیم و آماده شویم تا با وجود آن چه که ممکن است خدا از ما بخواهد توسط او به کار رویم؟ من اطمینان دارم که شاید این پیغام مورد قبول بسیاری از کسانی که آن را می خوانند نباشد، اما رک و راست باید گفت: " حقیقت همیشه تلخ است." عیسی گفت: " حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد." (یوحنا ۸: ۳۲)

## شهروندان ملکوت

مسیحیت تنها حول و حوش تولد تازه نمی گردد بلکه همچنین به جزئی از ملکوت پدر بودن نیز می پردازد. عیسی به نيقوديموس تاکيد نکرد که برای نجات فقط کافی است تولد تازه يابيم. عیسی صراحتاً گفت که تولد تازه باعث می شود که شما بخشی از ملکوت آسمان باشید. اشخاص بسیاری در فریب زندگی می کنند چرا که با وجود تولد تازه راضی شده اند. آنها هیچگونه تلاشی نمی کنند تا کاری برای ملکوت خدا که به آن تعلق دارند، انجام دهند. آنها شهروندان منفعل و آرامی هستند که نمی خواهند در ملکوت پدرشان در هیچ زمینه ای سیهام باشند.

عیسی به طور مکرر درباره ملکوت پدرش صحبت نمود. متی باب ۱۳ یکی از آن بخش های انجیل است که عیسی چندین بار درباره ملکوت صحبت می کند: "پادشاهی آسمان همچون دانه خردلی از همه دانه ها کوچکتر است، اما چون می روید بزرگتر از همه گیاهان باغ شده، به درختی بدل می شود، چندان که پرندگان آسمان آمده، در شاخه هایش آشیانه می سازند" (متی ۱۳: ۳۱-۳۲)

خدا دو هزار سال پیش دانه ای در جلجتا به صلیب کاشت. این دانه اول باید می مرد و پس از اینکه از مرگ برخاست ملکوتش تولد یافت. از دو هزار سال پیش تاکنون این ملکوت رشد کرده است. پادشاهی های زیادی آمده و رفته اند، اما پادشاهی او هنوز باقی است، هیچ دولت یا نظام سیاسی و مذهبی تاکنون موفق نشده این ملکوت را متوقف سازد.



هرچه بیشتر شهروندان ملکوت خدا کشته شدند این ملکوت قویتر گشت. حتی امروزه در مستبدترین کشورهای جهان مسیحیت در حال رشد است. تمام فرایند ملکوت با شخصی به نام عیسی مسیح که بذر ملکوت است شروع شد. شاید طی مدتی که بر زمین بود کسی او را شخص مهمی نمی دانست. او این قدر در میان هم عصران خود بی اهمیت بود که حتی زندگی یک وطن پرست خطرناک به نام باراباس را به زندگی او ترجیح دادند.

در حال حاضر شاید شما نیز کوچکترین دانه باشید. همیشه در ملکوت خدا کوچکترین است که بزرگ می گردد.

همیشه در ملکوت او شخص فروتن است که تجلیل می شود. شاید احساس کنید که شخص حقیر و بی اهمیتی هستید اما می خواهم متوجه باشید که نمی دانید چه چیز از شما بیرون خواهد آمد. ممکن است بذری کوچک درون شما به چیزی بزرگ و با اهمیت برای ملکوت خدا و بسیاری دیگر تبدیل شود.

این دقیقاً "همان هدفی است که دشمن می خواهد، او می خواهد کاری کند که ما احساس بد و تصویر ذهنی منفی از خود داشته باشیم تا دانه بمیرد و هرگز رشد نکند. او می داند که چه چیز از شما بیرون می آید اگر دانه شما را از قبل نکشد شما می توانید خطری برای دشمنان ملکوت محسوب شوید.

دانه به درختی که بزرگترین همه بود تبدیل گردید و پرندگان بسیاری آمده و لا به لای شاخه ها و زیر سایه اش استراحت کردند.

این درخت ملکوت خداست، کلیسای خدا بر روی زمین است و تمام پرندگان می آیند و در آنجا آرام می یابند. کتاب مقدس صراحتاً

می گوید: "تمام پرندگان"، یعنی همه نژادهای بشری در هر رنگ و زبانی به هم ملحق می شوند برای این که در ملکوت او هیچ گونه تبعیضی وجود ندارد.

در ملکوت آسمان شما به کارت سبز (Green card)، گواهی تولد، گرانمایه معتبر و غیره نیازی ندارید. در ملکوت خدا از همه کسانی که تولد تازه دارند و زندگیشان به واسطه ایمان به مسیح، نجات دهنده خود تغییر کرده، و ایمان خود را با اعمال فرهنگی یا مذهبی دیگر نیامیخته اند، استقبال می شود. با این وجود اغلب مسیحیان با پیش داوری زندگی می کنند. آنها از خواهران و برادران خود انتقاد می کنند، آن هم فقط به خاطر دارا بودن رنگ، زبان یا ملیتی متفاوت. من متوجه این نکته شده ام که بعضی مسیحیان کشورهای ثروتمند تر مانند آمریکای شمالی و اروپای غربی در ارتباطات خود با خواهران و برادران مسیحی سایر کشورها مثل آفریقا و آسیا کمی مغرور هستند. ظاهرًا بعضی ایمانداران نسبت به سایرین احساس برتری می کنند و همیشه می خواهند موضوعی را به روشهای خود تثبیت کرده و اعمال کنند.

اگر ما به خاطر وطنمان نژادمان و ملیتمان در خود احساس غرور می کنیم، باید آن غرور را بکشیم چون ما به هیچ کشوری جز ملکوت خدا تعلق نداریم. همچنین عیسی در کلام خود ملکوت را با خمیر مایه مقایسه می کند: "پادشاهی آسمان همچون خمیر مایه ای که زنی برگرفت و با سه کیسه آرد مخلوط کرد تا تمام خمیر ور آمد" (متی

۱۳: ۳۳)

این مرحله دیگری از ملکوت خدا است. خمیر مایه خمیر را بزرگ و بزرگتر می کند. به عبارتی دیگر تمام دنیا فرصت دارد تا مسیح را شناخته و بخشی از ملکوت او گردد و در نهایت کل زمین پر از جلال او گردد.

سپس عیسی داستانی از گنج مخفی تعریف کرد: "پادشاهی آسمان همچون گنجی است پنهان در دل زمین که شخصی آن را می یابد، سپس دوباره پنهانش می کند و از شادمانی می رود و آنچه دارد می فروشد، آن زمین را می خرد." متی ۱۳: ۴۴

در ملکوت خدا گنج برای کسانی که در پی آن هستند وجود دارد. آن مرد، زمینی دید که شاید برای دیگران غیرقابل استفاده و بی اهمیت بود. اما او در آنجا چیزی دید که سایرین ندیدند. آنجا گنج عظیمی وجود دارد. او تمام آنچه را که داشت فروخت تا آن زمین را بدست آورد. در ملکوت آسمان گنج برای همه مردم از جمله شما وجود دارد. شادی و خوشی که او می تواند بر شما بدهد مافوق تصور است. در این داستان مرد به جستجوی گنج پرداخت. او آرام نبود. در ملکوت خدا دو نوع افراد وجود دارند:

- افراد فعال: حاضرند همه چیز را از دست دهند تا آنچه را که خدا برای آنها دارد یعنی گنج و برکت موجود را بدست آورند. شخص فعال درست مانند این مرد آنچه را که داشت فروخت تا زمین را بخرد.

- افراد منفعل: فقط می خواهند زندگی آرامی داشته باشند. مزاحم کسی نشوند. ده یک ها و هدایای خود را بدهند و هفته ای یک روز هم در

جلسات کلیسای شرکت کنند. آنها دوست دارند هرآنطور که می خواهند در طول هفته زندگی کنند.

داستان گنج مخفی یک حقیقت تاریخی- نبوتی نیز هست: همه مسیحیان در تمام دنیا قبل از بازگشت مسیح " گنج هایی" را پیدا کرده و برکت خواهند یافت. خدا به آنها چیزهایی را نشان می دهد که هیچ کس پیش از این نمی توانست آن را کشف نماید. خدا بازرگانان، محققین، دانشمندان و بسیاری دیگر را بلند خواهد کرد که گنج را در زمین زندگیشان پیدا کنند تا بتوانند مسیح را جلال دهند و ملکوت را در اینجا بر روی زمین گسترش دهند. گنج ها مانند مکاشفات مخفی هستند که وقتی در جستجوی آنها باشید، آنها را می یابید. اما چه کسانی امتیاز یافتن گنج ها را دارند؟ کسانی که هشیار بوده و تصمیم می گیرند تا زندگی خود را به خاطر پدر به خطر اندازند، گنج های خداوند را پیدا می کنند. اما چگونه؟ با داشتن روح القدس در نقش راهنما و هدایت کننده. او به شما نشان می دهد، شما را برکت داده و می گوید که چه کار کنید. اما لازم است که او و لذت مشارکت با او را بشناسید.

عیسی خداوند داستان دیگری را تعریف کرد: " همچنین پادشاهی آسمان مانند تاجری است که جویای مروارید های گرانبهاست. پس چون مروارید بسیار با ارزشی را می یابد، می رود و آنچه دارد می فروشد و آن مروارید را می خرد." (متی ۱۳: ۴۵-۴۶)

ملکوت خدا شبیه آن مروارید است. وقتی متوجه ارزش آن می شوید، حاضرید همه چیز را از دست بدهید تا آن مروارید را بدست آورید.

به عبارت دیگر، بهتر است یک مروارید بزرگ داشته باشید و از آن برکت بیابید تا صد مروارید کم ارزش داشته باشید. خیلی بهتر است برای مسیح زندگی کنید تا طبق معیارهای بی ارزش دنیا زندگی کنید. خیلی بهتر است تا مانند قهرمانی زندگی کنید که می تواند در زندگی دیگران تحول ایجاد نماید. برکت عظیم ملکوت خدا در انتظار کسانی است که در پی صمیمیت با روح القدس هستند. تنها روح القدس می تواند این گنجها و برکات را بدهد چرا که روح القدس خودش آن مروارید است. زندگی کردن با روح القدس با ارزش تر از داشتن تمام چیزهای دیگر است، چرا که همه چیز در اوست اما او در همه چیز نیست.

امروزه ما آنقدر درباره روح القدس صحبت می کنیم که خود او را فراموش می کنیم. ما آنقدر مشغول عطایا و نشانه های روح القدس هستیم که منبع این عطایا و نشانه ها را فراموش می کنیم. امروزه روح القدس اراده پدر است در زندگی ما. داشتن او یعنی داشتن پدر و مسیح که با ما صحبت کرده و ما را هدایت می کنند.

### ملکوت تجزیه شده!

عیسی گفت: "اگر حکومتی بر ضد خود تجزیه شود، ممکن نیست پابرجا بماند. همچنین است خانه ای که برضد خود تجزیه شود، نمی تواند پابرجا بماند." (مرقس ۳: ۲۴ - ۴۵)

اکنون به خاطر عدم اتحادی که میان اعضای بدن مسیح وجود دارد، به نظر می رسد که ملکوت خدا بر روی زمین آشفته است. روزی قبل از اینکه به یکی از سفرهای بشارتی خود به کره جنوبی بروم، رویای عجیبی دیدم. بر روی زمین بزرگی ایستاده بودم و قسمتهایی از بدن یک انسان را می دیدم که پراکنده شده اند. پس از مشاهده این منظره وحشتناک ترس تمام وجودم را گرفت. اندوه غیرقابل وصفی مرا دربرگرفته بود، و خداوند درباره آنچه که در رویا دیدم از من سوال کرد، که: "چه میبینی؟"

به او جواب دادم که قسمتهایی از بدن انسان را میبینم، و دیدم که خدا اشک می ریزد و می گرید. قلب او مملو از اندوه شد بطوریکه من نیز شروع به گریه نمودم.

خدا به من گفت: این "بدن" اوست، این بدن همان کلیسا و ملکوت اوست. اجزای بدن فرزندان او را نشان می دادند که از هم جدا شده و تجزیه شده بودند. خداوند گفت: "برای این گریه می کند چون فرزندانش برای او گرسنه اند ولی هنوز شبانانش این را متوجه نشده و در خوابند" وقتی اندامهای تجزیه شده را دیدم خداوند بار دیگر به من گفت: "برای آنها نبوت کن و آنها نزد یکدیگر آمده و به هم ملحق خواهند شد و هر قسمت از بدن در جای خود قرار خواهد گرفت." پس خداوند از من خواست تا پیغام اتحاد و یکدلی را در ملکوت و

کلیسای او موعظه کنم و تعلیم دهم. این ملکوت تجزیه شده قلب پدر را می رنجاند و مانع پیشرفت ما شده و جلوی رشد و بلوغ روحانی ما را می گیرد. ما تا زمانی که در ملکوت پدر متحد نشویم، قادر نخواهیم بود با انجیل محبت و امید به این دنیای پر از نیازها و احتیاجات برسیم. در این ملکوت به انقلابی نیاز داریم، انقلاب بازگشت به همان منبع ایمان مسیحی یعنی محبت.

در طی ده سال اخیر که در سرتاسر دنیا خدمت کرده ام. متوجه چیزهای بسیار زشتی شده ام، که بوی بسیار ناخوشایندی دارند، یعنی روح تزویر و تعصب. من این تجربه را دارم که خادم فرقه پنطیکاستی- کریزماتیک بودن در میان فرقه های دیگر کلیسایی، غرور ناخوشایندی را در پی دارد.

ما فکر می کنیم به صرف اینکه به زبانها دعا می کنیم و یا می توانیم نوبت کنیم، روحانی تر و بالاتر از سایر فرقه ها هستیم. ما فکر می کنیم که خیلی بهتر از دیگران هستیم چون در جلسات خود تجلیات روح القدس و جلال خدا را داریم، دیو ها را اخراج می کنیم، به زبانهای دیگر صحبت می کنیم. ولی من معتقدم که اگر در ما غرور باشد وقتی در حضور خداوند حاضر شویم او به ما خواهد گفت: " از من دور شو چون من تو را نمی شناسم!"

اما نظر من در مورد کلیساهای مشایخی، متدیست، انجیلی، تعمیدی های بی نظیر و دیگر فرقه ها که شاید به زبانها صحبت نکنند و در جلسات خود دیوها را اخراج ننمایند چیست؟ آنها دارد زمین های ملکوت خدا شده بچه های فقیر را در نام عیسی مسیح تغذیه می کنند و وقتی خبر خوش را موعظه می نمایند به زنان تحت آزار و اذیت کمک می کنند

تا زندگی خود را بسازند. همچنین آن دسته از زنان و مردان خدا که جلسات خاص شفا و آزادی را ندارند، اما به دور افتاده ترین مناطق دنیا می روند و با داروهایشان در نام خداوند عیسی مسیح شفا می دهند. آیا آنها روح القدس را ندارند؟

لطفاً کمی تامل کنید. روح القدس فقط یک زبان یا یک تجلی نیست. او ضربان قلب محبت پدر در ما است. او خدایی است که در ما ساکن است. خواهش می کنم اشتباه برداشت نکنید. من هر روز به زبانها دعا می کنم در جلساتم مردم آزاد شده و شفا می یابند و وقتی با مسیح خدا خدمت می نمایم علائم و عجایب در من ظاهر می شود. اما هیچ یک از این موارد مرا بهتر یا بالاتر از خواهران و برادرانم نمی سازد که در دیگر فرقه های مختلف مسیحی تولد تازه یافته و رشد می کنند.

کتاب مقدس ملکوت و کلیسا را به عنوان بدن مسیح توصیف می کند. بدن فیزیکی ما از اندامها و اعضای زیادی تشکیل شده است اما هریک از ما فقط یک سر داریم. بیابید کبد، قلب، معده، انگشتان، پاهای و دیگر اعضا را در نظر بگیریم و تصور کنید که هر عضو یک فرقه مسیحی است. " کلیسای معده"، " کلیسای قلب"، " کلیسای چشم"، و ... تمام این عضوها عملکردهای متفاوتی دارند و اما تمام آنها با دو سیستم به هم ملحق شده اند: ۱- همگی توسط سیستم عصبی با مغز ارتباط دارند. ۲- توسط جریان خون به یکدیگر مرتبطند.

توجه کنید، من گفتم آنها توسط سیستم عصبی به مغز مربوطند به عبارت دیگر آنها هر کدام جداگانه مستقیماً به سر وصل نیستند. تصور کنید که پا مستقیماً به سر وصل بوده و به آن چسبیده بود و



دست نیز از سر بیرون می آمد آیا بدن چه شکلی می شد؟ فکر می کنم بیشتر شبیه هشت پا می شدیم.

دو گروه از ایمانداران اشتباه بزرگی مرتکب می شوند: تکاوران – که می خواهند به تنهایی در میدان جنگ پیکار کنند و در مسابقه به تنهایی بدون آنها فکر می کنند که توسط روح القدس به مسیح مربوط می شوند از این رو احتیاجی نیست که با سازمانها و کلیساهای دیگر ارتباط داشته باشند. این گونه ایمانداران می خواهند بدن مسیح شبیه یک " هشت پا" شود.

گروه دوم ایماندارانی هستند که می خواهند ملکوت خدا اتحاد را با تلاشهای انسانی ایجاد کنند. آنها نیز بدن را به گونه ای اشتباه جلوه می دهند. تصور کنید اگر دست راستان به دست چپ شما می چسبید چه عواقبی را در پی داشت؟

این گونه خادمین فکر می کنند که اتحاد یعنی با هم جمع شدن در یک ساختمان و تشکیل جلسات یا سمینار دادن. من به شما می گویم که ما می توانیم بزرگترین سالن شهر را پر کنیم و ده هزار خادم در آنجا با هم جمع شوند ولی اتحادی در کار نباشد. این وضعیت امروز نیز مشاهده می شود و من برای شما قصه تعریف نمی کنم.

ما باید توسط سیستم عصبی روحانی با هم متحد شویم که منظور همان روح القدس است. ما توسط روح القدس می توانیم به مسیح مرتبط شویم و روح اوست که ما را به یکدیگر پیوند می دهد.

اگر از شما می خواستم تا گوش راست خود را ببرید و به من بدهید آیا این کار را می کردید؟ آیا می خواهید باقی عمر خود را با یک گوش، یک راست، یک پا، و یا یک چشم زندگی کنید؟

البته که نه؟ واضح است که ما می خواهیم کامل باشیم. این خواسته هر انسانی است. اما من می خواهم به شما بگویم که اکنون بدن مسیح و ملکوت پدر ناقص، معلول و مفلوج است، اگر من و شما دائماً از هم دیگر ایراد بگیریم، یکدیگر را رد کنیم و همدیگر را قبول نداشته باشیم. چگونه ممکن است دست به دهان بگوید: "من به تو احتیاجی ندارم". چگونه پا می تواند به چشم بگوید: "من به تو نیاز ندارم." پس چگونه یک فرقه مسیحی می تواند ایراد بگیرد، داوری کند، و یا حتی از فرقه دیگر متنفر باشد؟

چگونه پنطیکاستی می توانند بگویند که به بابتیستها احتیاج نداریم و بابتیستها استدلال کنند که به متدیستها نیازی ندارند و.... چرا ما می خواهیم همیشه دیگران شبیه ما شوند؟

آیا نمی توانیم ببینیم که همگی اجزای یک بدن هستیم و اینکه باید در مسیر اتحاد حرکت کنیم و تحت مسح خود خداوند یا همان مغز که به ما داده عمل نماییم؟

ملکوت پدر یعنی بدن پسرش، مجروح است. او خونریزی می کند. او خم شده و از درد می گزید. فقط من و شما می توانیم با آمدن نزد یکدیگر و همکاری در محبت و تشکیل یک حلقه متحد برای ملکوت خدا این درد را تسکین دهیم.

چرا؟ چرا؟ چرا این مسئله را نمی بینیم؟ چرا نمی توانیم درک کنیم که دنیا بدون مسیح در حال مرگ است و ما مشغول ملکوتهای ساخته دست خود هستیم؟

## اتحاد در بدن

پس چگونه می توان به این اتحاد روحانی رسید؟ پولس رسول در کتاب افسسیان راه حل را به ما ارائه می دهد: "پس من که به خاطر خداوند در بندم، از شما تمنا دارم به شایستگی دعوتی که از شما به عمل آمده است، رفتار کنید، در کمال فروتنی و ملایمت، و با بردباری و محبت یکدیگر را تحمل کنید. به سعی تمام بکوشید تا آن یگانگی را که از روح است، به مدد رشته صلح حفظ کنید. زیرا یک بدن هست و یک روح، چنانکه فراخوانده شده اید به یک امید دعوت خویش، یک خداوند، یک ایمان، یک تعمیم، و یک خدا و پدر همه که فوق همه، از طریق همه و در همه است. افسسیان ۴: ۱-۶"

پولس رسول به دفعات از بدن مسیح درخواست می کند که تمام تلاش خود را برای حفظ اتحاد بنمایند. وقتی به دقت این سخنان را می خوانیم می توانیم عناصری را که این اتحاد را ممکن می سازد، بیابیم: "به شایستگی دعوتی که از شما به عمل آمده است رفتار کنید در فروتنی، ملایمت، و با بردباری و محبت یکدیگر را تحمل کنید. به سعی تمام بکوشید تا یگانگی را از طریق صلح حفظ کنید."

اینها عناصر اتحاد است و آن مواردی است که پدر دوست دارد در میان فرزندان خود ببیند. اینها مواردی است که قلب پدر را حرکت می دهد. "زندگی به شایستگی دعوت ما" یعنی هر یک از ما جایی در ملکوت خدا دارد. در ملکوت پدر هیچ شخص بیکاری وجود ندارد. ما همه استعدادها، تواناییها، و عطایای خود را می توانیم برای توسعه و جایگاه خود در بدن مسیح زندگی کنیم دیگر هیچ اغتشاش و ناکامی وجود نخواهد داشت. چرا؟ چون دیگر احتیاجی نیست که سعی کنیم

شخص دیگری باشیم تا بتوانیم برای پدر کار کنیم و دیگر لازم نیست از مسح شخص دیگری تقلید کنیم.

وضعیت فوق هیچ فایده و ثمری ندارد چون بیشتر ما را مستاصل و گیج می کند. من افراد زیادی را دیده ام که زندگی را به تلخی می گذرانند چون سعی می کنند کسی باشند که نیستند تصور کنید هر یک از اندامهای بدن فیزیکی ما سعی می کرد مانند قلب عمل کند، چه اتفاقی برای ما می افتاد؟ اگر همگی ما آنچه را که لازم است انجام دهیم. در بدن مسیح هماهنگی بیشتری دیده می شود. شناخت موقعیت و دعوت خود اولین گام جهت اتحاد در خانه پدر است.

فروتنی نیاز اساسی دیگری است در تحقق اتحاد میان فرزندان خدا. ما در بدن مسیح بیش از هر چیز دیگر نیازمند فروتنی هستیم. وقتی خود را فروتن می کنیم و دیگران را از خود بهتر می دانیم یک قدم به اتحاد نزدیکتر می شویم.

یکی از مسائلی که قلب مرا می شکند زمانی است که میبینم فرقه های مسیحی نحوه پرستش خود را تنها طریق حقیقی پرستش مسیح می دانند و از این رو به دیگران به دیده تحقیر می نگرند. آنچه بیشتر قلب مرا می شکند زمانی است که به بعضی از خواهران و برادران خود در کلیسای پنطیکاستی یا کریزماتیک خدمت می کنم و غرور و انتظارات زیاد را در آنجا احساس می کنم که خواهران و برادران دیگر در بدن مسیح را نادیده می گیرند. سخنانی از این قبیل می شنوم: " ما در خدمت خود اجازه می دهیم روح القدس آزادانه عمل کند. " " ما در خدمت خود علائم و تجلیات روح القدس را تجربه می نمایم. " " ما در خدمت خود دندان طلایی بدست می آوریم. " و بعد شروع به

انتقاد از خادمین دیگر می کنند: " آنها سنتی و کهنه پرست هستند. " آنها خیلی آرامند" ما از کجا می دانیم که آیا کسی به روح القدس اجازه فعالیت می دهد یا نه؟ آیا ما درون انسانها را می بینیم؟ مگر ما انگیزه های دیگران را می فهمیم؟ آنچه را که عیسی گفت به خاطر آورید: "آمده و خواهید گفت: ما دیوها را در نام تو اخراج کردیم و بیماران را در نام تو شفا دادیم، و پدر می گوید از من دور شوید چون شما را نمی شناسم!" الآن زمان تشکیل حلقه اتحاد است البته با حفظ احترام و مشارکت در شناخت بیشتر از بدن مسیح.

فروتنی، ملایمت را به همراه دارد. اگر همگی ما با ملایمت با یکدیگر همکاری کنیم بدون اینکه سعی کنیم باعث ایجاد تغییر در دیگران شویم تا شبیه ما شوند و یا نقشه های مخفی داشته باشیم تا قلمرو شخص دیگری را مورد تاخت و تاز قرار دهیم و آن را از آن خود سازیم، آنگاه در مسیر درست حرکت می کنیم. همه ما به طور منحصر بفردی آفریده شده ایم و تمام فرقه های مسیحی نیز منحصر بفرد هستند. پس اجازه دهیم برادر بابتیست، بابتیست و متدیست همان متدیست باشد. اجازه دهیم خدا آنها را لمس و ملاقات کند و به طریق بی نظیری که برای آنها برنامه ریزی کرده از ایشان استفاده نماید. آنها مادامیکه اراده خدای حیات بخش را به جا می آورند، تحت اراده خدا هستند.

برادران غیر کریزماتیک باید با سایرین به یک شکل برخورد کرده و به نحوه پرستش دیگران احترام بگذارند. البته من درباره گروههای غیر مسیحی و بدعتها صحبت نمی کنم. چون آنها اصلاً اصول اساسی ایمان را نمی پذیرند.

بردباری ستون دیگر اتحاد است. یکی از مردان خدا گفته: "خدا عجله نمی کند!" او درست می گوید در دنیا تمام زمانها و اوقات از آن خداست.

این ما هستیم که در بسیاری از امور زندگی شتاب می کنیم، که بهتر است با حوصله بیشتری درباره آن امور بیندیشیم و تصمیم بگیریم. ما باید با یکدیگر نیز صبور و بردبار باشیم درست مانند پدر که صبورانه ما را تحمل می کنند ما نباید اتحاد را با زور و عجله تحصیل کنیم.

قرنهای گذشته شاهد زخمها و جراحات زیادی است که به اسم اتحاد ایجاد شده است. بسیاری آسیب دیده و مایوس گشته اند چون تلاشهای بسیاری جهت اتحاد با شکست مواجه گشته. این فرایند نیازمند زمان است گذشت زمان زخمها را شفا می دهد و کم کم با صبر الهی در دلهايمان دوباره می توانیم با هم متحد شویم و در این مهم گام برداریم. می توانیم آنچه را در گذشته اتفاق افتاده ببخشیم و دوباره به یکدیگر اعتماد کنیم.

پولس رسول همچنین از افسسیان تقاضا کرد که با محبت همدیگر را تحمل کنند. تحمل یکدیگر در زبان یونانی "Anechomai" است که معنی آن ساختن با صبر و تحمل و پایداری است. اجازه دادن، گوش دادن و حمایت کردن معانی دیگری برای "تحمل یکدیگر" هستند. با محبت به یکدیگر اجازه دادن و گوش دادن به سخنان یکدیگر اتحاد را به بار خواهد آورد. مثلی است که می گوید: "طبل خالی صدای زیادی دارد". به جای اینکه زیاد حرف بزنیم حکیمانه است که آرام باشیم و گوش کنیم. گاهی وقتها به افرادی که با من ملاقات دارند خنده ام

می گیرد، چون لحظه ای که آنها را می بینم شروع به معرفی خود کرده و یکسره توضیح می دهند که کسی هستند، چه کار می کنند چگونه خدا از آنها استفاده کرده و ..... بعد به راحتی از من می پرسند که شما برای خداوند چه کار می کنید. وقتی هنوز چند جمله بیشتر نگفته ام حرف مرا قطع کرده و به توضیح خود ادامه می دهند که خداوند چه کاری در خدمات آنها انجام داده. صبورانه گوش می دهم و به همان چند جمله بسنده می کنم. منظور من این است که باید یاد بگیریم با احترام به صحبت‌های همدیگر گوش کنیم. زمانی که با محبت متحمل بارهای همدیگر می شویم، و در نام مسیح و به خاطر مسیح به یکدیگر توجه می نماییم. تحمل یکدیگر یعنی سختی کشیدن برای یکدیگر در هر شرایطی چه خوب و چه بد.

افراد زیادی را دیده ام که یک واعظ یا مبشر را خیلی زیاد بر می افرازند. اما بعد اتفاقی می‌افتد و همان اشخاص دشمن شماره یک آن واعظ یا مبشر گشته پشت سر او غیبت می کنند.

در آخر باید بگویم که تمام این خصائل باید موجب ایجاد و تداوم اتحاد در بدن مسیح شود تا بتوانیم آنطور که شایسته بدن و کلیسای مسیح است نشان دهیم.

تنها در این صورت است که وقتی دنیا اتحاد و محبتی را که میان فرزندان پدر است، می بینند آنگاه جذب شده و خودشان نیز تمایل خواهند داشت که بخشی از این خانواده شوند و از سفره برکت پدر استفاده کنند.

به خاطر داشته باشید که باید بدانیم همگی ما یک دشمن مشترک به نام شیطان داریم. دنیا ما را می بیند، از این رو ما باید متحد باشیم تا دنیا

فرصت پیدا نکند که در بین ما رسوخ کند. شرم آور است که برادران در مسیح از افراد دنیوی درخواست می کنند که آمده و میان آنها قضاوت کنند. پدر کجاست، آیا ما او را فراموش کرده ایم؟ آیا هیچ پدري در خانه وجود ندارد؟ آیا ما او را نادیده گرفته ایم و فراموش کرده ایم که تمام این مسائل بر سر چیست؟



## فصل پنج

### ثروت پدر

زمانیکه پسر کوچکی بودم همیشه عادت داشتم به کمد پدرم نگاه کنم و با وسایلی که به او تعلق داشت بازی کنم. ماشین اصلاح او را برداشته و با آن بازی می کردم. بعد کت هایش را برداشته و آنها را می پوشیدم، و دقیقاً "مانند داود که در زره شائول حالت خنده داری داشت می شدم. من همچنین عادت داشتم پاهای کوچکم را در کفش های پرزرق و برق پدرم کرده با ماشین او بازی کنم. به محض اینکه او از چرت معمول بعدازظهرهای گرم برمی خاست به پارکینگ منزلمان می رفتم و در ماشین پدرم بازی می کردم و وانمود می کردم ماشین مال من است. با فرمان و چراغها بازی می کردم. بازی با وسایل پدرم سرگرم کننده بود. همیشه در حال بازی با آنها احساس می کردم که مرد بزرگی هستم.

به خاطر می آورم روزی پالتوی زیبا و بلند پدرم را پوشیدم، اما آن ده برابر بزرگتر از سایز من بود. سپس پیش مادرم رفته و به او گفتم که این کت را دوست دارم و می خواهم مال من باشد. مادرم به من می گفت که باید بیشتر غذا بخورم و رشد کنم تا مرد بزرگی شوم. او ادامه می داد هر وقت من مرد بزرگی شدم آن وقت می توانم کت پالتوی پدرم را بپوشم. من درباره آن کت رویاها داشتم و روزی را می دیدم که این کت به همراه تمام وسایل که مال پدرم است، متعلق به من می شود.

به عقیده من وقتی ما تولد تازه می یابیم انتظارات بزرگی از پدر آسمانی داریم. می خواهیم آنچه را که او دارد، ما نیز داشته باشیم و

کارهایی را که او انجام می دهد به عمل آوریم. اما نجوایی از روح القدس به گوش می رسد که می گوید: " صبرکن در وقتش آنها را بدست می آوری!"

یکی از مواردی که ما از پدر می خواهیم برکات مادی است. من معتقدم که هزاران کتاب درباره این موضوع که چگونه از قید و بند مادیات در زندگی خود رها شویم، نوشته شده است.

قبل از اینکه به این مسله مهم بپردازیم، می خواهم آنچه را که در قلبم می گذرد با شما در میان بگذارم، که معنی ثروت و گنج از نظر من چیست؟

روزی یک جوان ثروتمند نزد عیسی آمد و از او سوال کرد که چه کار باید بکند تا حیات جاودان را به ارث برد. عیسی به او گفت که احکام را اطاعت کند و مرد جوان پاسخ داد که همه آنها را انجام داده است. آن وقت عیسی به او گفت تمام آنچه را داری بفروش و به فقرا بده. این کار او را وارد حیات جاودان می کرد.

متأسفانه برای مرد ثروتمند دشوار بود تا ثروتش را از دست بدهد و بدین ترتیب او گنج جاودان و حیات جاودان را از دست داد. در واقع این جوان حیات جاودان را با ثروت موقتی دنیایی معاوضه کرد، درست مانند عیسو برادر یعقوب که نخست زادگی خود را با یک کاسه آش عوض کرد. پیدایش ۱۹: ۲۵-۳۴

مرد ثروتمند فرصت بزرگی به دست آورد که در " بازارهای آسمانی" سرمایه گذاری نماید و منفعت بیشتری هم در زندگی جاودانی و هم در زندگی بر روی زمین بدست آورد. اما او این کار را انجام

نداد. بلکه در عوض در بورس اوراق بهادرا زمینی سرمایه گذاری کرد و نتوانست آنها را برای ملکوت خدا از دست بدهد.

عیسی در پاسخ به واکنش مرد ثروتمند گفت: " به شما می گویم، کسی نیست که به خاطر من و به خاطر انجیل، خانه یا برادران یا خواهران مادر یا پدر یا فرزندان یا املاک خود را ترک کرده باشد، و در این عصر صد برابر بیشتر خانه ها و برادران و خواهران و مادران و فرزندان و املاک... و همراه آن آزارها.. به دست نیاورد، و در عصر آینده نیز از حیات جاویدان بهره مند نگردد. اما بسیاری که اولین هستند آخرین خواهند شد و آخرینها اولین." مرقس ۱:۲۹-۳۱

من شرط می بندم که اگر مرد ثروتمند این راز را می دانست، بطور قطع از عیسی اطاعت کرده و تمام آنچه را که داشت به فقرا می داد. به عبارت دیگر عیسی نمونه هایی در زمینه ثروت مثل مزرعه ها، خانه ها و همچنین مادر، پدر، برادران، خواهران و فرزندان به کار برد. یعنی ثروت و گنج چیزی بیش از دلار و یورو است. من شخصا" چنین عقیده دارم. من معتقدم که ثروت چیزی بیش از پول در حساب بانکی و شیوه زندگی تجملی است. من شخصا" ثروت را در روح و جان یافته ام. هر وقت می بینم شخصی از طریق خدمت من نزد مسیح می آید احساس می کنم ثروتمند ترین مرد دنیا هستم. هرگاه به چشمان کسی نگاه می کنم و می توانم در پس آن چشمان، داستان ناگفته اش را احساس کنم و او حاضر می شود داستان زندگیش را برای من تعریف کند، آن موقع من احساس می کنم که ثروتمند ترین مرد دنیا هستم.

بگذارید آنچه که قلب پدر را می فشارد شمار ثروتمند سازد. بگذارید آنچه آسمان را حرکت می دهد شما را ثروتمند سازد. بگذارید آنهایی را که ملاقات می کنید و با آنها صحبت می کنید و مشارکت دارید، شما را ثروتمند سازد. موارد فوق قابل فروش نیست. نمی توانید آنها را از گرانترین بوتیگ ها و مغازه های خریداری نمایید.

روزی در جنوب آفریقا جلسه ای داشتم. در آنجا خواهی را ملاقات کردم که همیشه خوشحال بود اما به دلیلی شادی او افراط آمیز و به نظر خیلی ها مسخره می آمد. در آخرین روز کنفرانس، مدیرم مرا به دفترش دعوت کرد که آن خواهر نیز در آنجا بود. او از من خواست تا برای آن خواهر دعا کنم. از او پرسیدم چرا باید من دعا کنم چون او همیشه شاد بود، و بعد اشک از چشمانش سرازیر شد.

مدیرم گفت که شوهر آن خواهر همیشه او را با شیشه های مشروب کتک می زند. او زنهای دیگر را نیز به خانه می آورد و حتی در حضور بچه های خودش مرتکب زنا می شد.

وقتی داستان را شنیدم قلبم شکست و باعث شد که من احساس کنم که حتی نسبت به روز قبل ثروتمندتر شده ام. چرا؟ چون حالا اگر شخصی را ببینم که همیشه شاد و خندان است اینقدر زود درباره او قضاوت نخواهم کرد، بلکه سعی می کنم داستان ناگفته ای را در چشمان او بخوانم.

عیسی گفت: کسی که فرزندان، خانواده، خانه و املاک را به خاطر او از دست دهد، صدبرابر بیشتر در این دنیا بدست خواهد آورد.

هرگاه به سفر بشارتی می روم برای دو پسر دلتنگ می شوم. صداهای آنها، بازیها و دعوای آنها همگی در کوله باری از

خاطرات قرار دارندف و زمانیکه از ورودی فرودگاه وارد فرودگاه می شوم. از خداوند می پرسم که چرا مرا می فرستد. چرا شخص دیگری را نمی فرستد؟ چون من برای دو پسر دلتنگ می شوم. بعد دوباره وقتی از سفر بشارتی بر می گردم، احساس می کنم که صدها فرزند دیگر در خداوند به دست آورده ام. فرزندان که هرگز فرصت محبت شدن را نداشته اند. فرزندان که داستانهای خاص خود را دارند که در چهره هایشان نمایان است. فرزندان که دارای غم های ناگفته ای هستند. هر بار که این افتخار را دارم تا از نظر روحانی، مادی و فکری به این فرزندان کمک کنم، احساس می نمایم شخص ثروتمندی هستم.

روزی در یک کشور فقیری به فقرا خدمت می کردم. روز آخر افراد زیادی برای خداحافظی نزد من آمدند و نوجوانی نیز با بطری کوکاکولا در دست پیش من آمد که درونش پر از خاک بود. او با چشمانی پر از اشک به من نزدیک شده و بطری را به من داد و گفت: "بابا، من هیچ پولی ندارم که برای شما هدیه بخرم تا از آنچه برای ما انجام داده ای تشکر کنم، به همین دلیل این بطری را با خاک این زمین پر کردم. این را به آمستردام ببرید و درختی در آن بکارید و هروقت که این درخت در حال رشد را می بینید، به خاطر بیاورید که ما در حال رشد هستیم و شما را بسیار دوست داریم." من گریه کردم. آن شیشه بزرگترین هدیه ای بود که تاکنون از کسی دریافت کرده ام. برای یکبار دیگر ثروتمند تر شوم البته نه از نظر مالی بلکه از نظر روحانی.

شاید شما بگویید که تمام این داستانها خوب و درست است، اما بدون پول چطور می توانستیم این فعالیت بشارتی را انجام داده و به این مردم خدمت کنم؟ کاملاً" درست می گویی - ما برای خدمات خود به پول نیاز داریم اما باید بدانیم که پدر مالک هرآنچه که نیاز داریم است، و هرچه دارد به مسیح داده و در حال حاضر ما نیز تمام آنچه را که مسیح دارد در اختیار داریم.

به هر حال جریان کثیف و بدبویی این روزها به مشام می رسد و آن بوی تعفن مامونا (پول) در خانه پدر است.

امروزه بوی ناخوشایندی در خانه می آید. بعضی برادران از پول و تکنیکهای مادی استفاده می کنند تا هزینه پروژه های خدمتی خود را تامین نمایند. عده ای با ایجاد احساس ترس و تقصیر در دیگران آنچه را که برای خدمت نیاز دارند به دست می آورند. این وضعیت اندوهبار باید به پایان برسد.

همانطور که پیش از این گفتم بسیاری حتی از نام روح القدس استفاده می کنند تا آنچه را که می خواهند به دست آورند.

در ابتدا باید بگویم شما با ایمان به عیسی فرزند پدر می شوید. معنی فرزند او شدن این است که هرچه او دارد، مال شما است. به نظر من خیلی مضحک است که یکی از پسرانم نزد من بیاید و بگوید: "بابا می دانم که تو مرد سخت گیری هستی و می دانم خیلی جدی هم هستی. یک کمی پول در این پاکت است که هدیه من به توست. می شود یک لیوان آب و یک تکه نان به من بدهی؟ آیا مسخره نیست؟ اما واقعیت این است که ما همین کار را انجام می دهیم. ما تصویر اشتباهی از پدر داریم. از وقتی که مسیح برای ما مرد و برای همگی ما بها

پرداخت دیگر در لعنت زندگی نمی کنیم بلکه در برکت. پس چرا در اکثر جلسات کلیسایی و کنفرانسها سعی می کنیم برکات خدا را بخریم؟ لطفاً حرف مرا اشتباه برداشت نکنید. من مخالف ده یک و هدایا نیستم. ما باید آنها را برای احترام به خدا بپردازیم. اما این کارها باید با تمام دل باشد و نه از روی ترس و اجبار.

ما باید درک کنیم که پدر به چیزی بیش از ده یک ها و هدایای ما نیاز دارد. او زندگی ما را می خواهد، او تمام آنچه را که ما داریم، می خواهد تا بتوانیم امور مربوط به خانواده او را انجام دهیم. به عبارت دیگر خدا قابل خرید و فروش نیست. آیا فکر می کنید که اگر بطور مرتب هدیه و ده یک بدهیم، این حق را داریم که هرکاری که خواستیم انجام دهیم؟

بیا ببیند این را درک کنیم که هرچه پدر دارد متعلق به ما است و هرچه که ما داریم برای ملکوت پدر است. ما در خدمت پدر هستیم و کار او را در مقام هم ارث با مسیح انجام می دهیم.

قلب انسان باید لمس شود. ما نمی توانیم مردم را مجبور کنیم که پول بدهند مگر اینکه روح خدا آنها را برای انجام این کار متقاعد سازد. ما باید با ضربان قلب پدر در تماس باشیم و در هر مورد که او هدایت می کند اطاعت کنیم.

این کار باعث کامیابی ما می شود. اگر مبشری به شهر شما می آید و چنین موعظه ای می کند که به خاطر ترس پول بدهید، لازم نیست خود را مقصر دانسته و یا حس الزام داشته باشید. آنچه را عیسی گفت به خاطر آورید:

"در محبت ترس نیست، بلکه محبت کامل ترس را بیرون می راند، زیرا ترس از مکافات سرچشمه می گیرد و کسی که می ترسد، در محبت به کمال نرسیده است". اول یوحنا ۴: ۱۸

او قلب شما را می بیند و دقیقاً می داند که به چه چیز و در چه موقعی نیاز دارید.

اگر آنچه را که او می خواهد انجام دهید، درهای برکت و ثروت پدر به روی شما گشوده می شود. برکت با اطاعت از خداوند و اعتماد کامل حاصل می شود نه با ترس. ما تا به امروز سعی کرده ایم برکت پدر را فرمول بندی کنیم و متأسفانه هرکسی در خانه، روش ها و تکنیکهای متفاوتی جهت این کار دارد. اما حقیقت امر این است که ما نیاز به فرمول نداریم. ما به ارتباط با پدر از طریق روح القدس نیاز داریم.

ما باید بفهمیم که برکت مادی به دو مسئله بستگی دارد. پیش از همه، خداوند زمانی به ما برکت مالی می دهد که برای کنترل و اداره آن آمادگی کافی داشته باشیم. چون او باطن و ظرفیت ما را می داند. دوم، خدا برکت را زمانی جاری می سازد که وقت آن رسیده باشد. شاید شما هزاران دانه مادی در خدمتی خاص بکارید تا بیشتر از خدا بگیرید، اما چیزی بدست نیاورید. دلیل آن هم این است که یا انگیزه های شما اشتباه است و یا آماده دریافت پاداش خود نبوده اید. چون خدا آنچه را که شاید شما نمی دانید، او می داند. شاید از خود بپرسید: "اما چرا برادری در خدمت خداوند کاشت و بعد از یک هفته برکت یافت؟" جواب این است که زمان دریافت برکت برای آن شخص رسیده بود. بیایید نه با فرمول ها بلکه با اعتماد کامل قلبی زندگی کنیم.



می خواهید باور کنید یا می خواهید باور نکنید من این کار را به دفعات زیاد انجام داده و شکست خوردم چون طبق فرمول و اعتقاد شخص دیگری پرداخت کردم و نه روی اعتماد شخصی خودم. من در آن موقع صدای روح القدس را نشنیدم بلکه صدای مردی را شنیدم که از نام روح القدس استفاده می کرد. البته روح القدس از طریق شخص دیگر صحبت می کند که چقدر باید به کار خداوند هدیه دهید، اما در صورتیکه آن پیغام برای تایید باشد و نه دیکته کردن.

روح القدس ابتدا در قلب ما اطمینان را ایجاد می کند و سپس ما باید از این اطمینان اطاعت کنیم، و سپس به دیگران اجازه دهیم تا با ما صحبت کرده و آن را تایید کنند. به خاطر داشته باشید که هر کاری در کتاب مقدس براساس توافق پیش می رود. چگونه می توانیم آنچه را که در موردش هیچگونه توافقی نداریم، دریافت کنیم یا چگونه دو نفر می توانند با هم دیگر راه روند جز آنکه باهم توافق کرده باشند؟ ما برده های پدر نیستیم بلکه فرزندان او هستیم. برده ها دستمزد می گیرند اما فرزندان ارث می برند. برده ها در ترس زندگی می کنند اما فرزندان در فیض زندگی می کنند. بردگی یا آزادی، دستمزد یا ارث؟! انتخاب با شما است.

## فصل شش

### پدران ملکوت

ما امروزه در شرف یکی از بزرگترین تغییرات در تاریخ مسیحیت زندگی می‌کنیم. از یک سو نیاز فوری به رسولان در بدن مسیح داریم و از طرف دیگر نیاز به شناخت پدر در بعدی عمیق‌تر. من ایمان دارم که این دو دستاورد به یکدیگر مرتبط هستند اجازه دهید آنرا به این شکل ذکر کنیم: "در سالهای آینده، رسولان نقش کلیدی را در کلیسا خواهند داشت تا ضربان قلب پدر را برای فرزندانش آشکار سازند. رسولان مکاشفات تازه و جدیدی را در ارتباط با پدر و اراده او برای ملکوت آشکار خواهند ساخت".

اینک بدن مسیح به نقطه‌ای رسیده که به درک و شناخت عمیق‌تری از طبیعت و شخصیت خدای پدر توسط خدمت رسولان نیاز دارد. عهد عتیق با عبارتی بسیار قدرت‌مند اما تهدیدآمیز خاتمه می‌یابد: "اینک من ایلایی نبی را قبل از رسیدن روز عظیم و مهیب خداوند نزد شما خواهم فرستاد. او دل پدران را به سوی پسران و دل پسران را به سوی پدران خواهد برگردانید، مبادا بیایم و زمین را به لعنت بزنم. ملاکی ۴: ۵-۶"

من عقیده دارم که این تنها یک عبارت ساده درباره پدران و فرزندان عادی، از جانب خدا نیست. بلکه مصالحه میان پدران و فرزندان روحانی نیز هست. اگر این یک مثال باشد، پس من به این نتیجه می‌رسم که این عبارت می‌تواند بعنوان بازگشت رسولان در زمانهای آخر و مصالحه فرزندان با پدران روحانی‌شان یعنی رسولان نیز تعبیر شود. بدن مسیح به خاطر عدم پدران رسول و فقدان

تشخیص آنها در رنج است. امروزه کلیساها، سازمانهای خدماتی و شبانان زیادی بدون پدر هستند چون خودشان اینطور انتخاب می کنند، از این رو آنها گیج و از بازی بیرون هستند. از سویی اشتباهات و شکست های گذشته زخمهای شفا نیافته ای را در دل اشخاص بسیاری به جا گذاشته است. اما از این واقعیت نباید به عنوان بهانه استفاده کرد. عده ای از خادمین واقعا" می خواهند پدرانی داشته باشند اما آنها را نمی یابند. ما به پدران حقیقی نیاز داریم که واقعا" مانند پدر عمل کنند، محبت و توجه نمایند، علائق شخصی خود را کنار گذاشته و دیگر در بازی های "سیاسی" شرکت نکنند. این عمل اعتماد را بر می گرداند و زخمهای افراد ناکام زیادی را شفا می دهد.

من عقیده دارم که هرکس باید یک پدر روحانی یعنی یک رسول داشته باشد. اگر ما نتوانیم به پدران روحانی خود یا رسولان احترام بگذاریم. پس نمی توانیم اشخاص کاملاً" سازنده ای باشیم. بیایید خانواده ابراهیم را در نظر بگیریم: ابراهیم – اسحاق- یعقوب. اسحاق بدون ابراهیم هرگز نمی توانست اسحاق باشد و یعقوب بدون اسحاق هرگز نمی توانست یعقوب باشد. این همان نظامی است که برای تثلیث اقدس پسر باشد اگر مطیع پدر نمی شد و روح القدس هرگز نمی توانست روح القدس باشد مطیع اراده مسیح نمی شد.

من حتی می توانم ارتباطی عمیق تر میان ابراهیم، اسحاق، یعقوب با پدر، پسر و روح القدس قرار دهم. ابراهیم از جنبه ای همان پدر است چون تمام ملتها با ابراهیم شکل گرفت. اسحاق از جنبه ای دیگر همان مسیح است، او از نطفه ابراهیم بود و کسی بود که برای قربانی شدن آماده بود. عیسی هم از بطن پدر بود که خدا او را در جلجتا قربانی

کرد. در نهایت یعقوب از جنبه ای روح القدس است چون یعقوب بنیانگزار رسمی اسرائیل بود درست همانطور که روح القدس بنیانگزار رسمی کلیسا یا اسرائیل عهد جدید است. ما باید به قدرتهای خدادادی در بدن مسیح احترام گذاشته و آنها را اطاعت کنیم.

روزی جهت جلسه مطالعه کتاب مقدس به یک کلیسای دعوت شدم. این اولین باری بود که آنجا می رفتم و اغلب افراد را در آن کلیسا نمی شناختم.

وقتی وارد شدم از کسی پرسیدم کشیش یا رهبر کیست؟ و او گفت: دکتر لی ما در اینجا هیچ رهبر یا کشیشی نداریم. " پس از مدتی دریافتم که این کلیسا دارای مشکلات زیادی است چون هیچ شبانی یا رهبر مسئولی ندارد.

من متوجه شده ام که در اروپا کلیساهای زیادی بدون رهبر یا کشیش وجود دارد چون آنها می خواهند در کلیسا به اصطلاح "دموکراسی" داشته باشند. آنها می خواهند نشان دهند که دقیقاً خانواده پر از محبتی هستند که با یکدیگر پرستش می کنند. اما سوال اینجا است که هر خانواده دارای پدری است - پس پدر کجاست؟ امروزه بشکل بعضی از خادمین فقط این نیست که آنها رسولان را نمی پذیرند بلکه آنها حتی کشیش هم ندارند.

احتمالاً " من جزو یکی از هزاران نویسنده ای هستم که این آیه افسسیان را بکار می برم: " و اوست که بخشید برخی را به عنوان رسول، برخی را به عنوان نبی، برخی را به عنوان مبشر، و برخی را به عنوان شبان و معلم، تا مقدسان را برای کار خدمت آماده سازند، برای بدن مسیح، تا زمانی که همه به یگانگی ایمان و شناخت پسر خدا

دست یابیم و بالغ شده، به بلندای کامل قامت مسیح برسیم. "

افسیان ۴: ۱۱-۱۳

پولس رسول درباره پنج خدمت بزرگ صحبت می کند: رسول، نبی، مبشر، شبان و معلم. این خدمات توسط پدر بخشیده شده و مبارک هستند و توسط قدرت او در ملکوت خدا شناخته می شوند. فقدان یکی از اینها در بدن- اغتشاش، آشفتگی، تفرقه، و تلخی را در میان فرزندان خانه پدر به همراه دارد. بیابید کمی پیش رفته و آنچه را پولس در افسسیان درست پس از ذکر این خدمات پنج گانه گفت، بخوانیم: *آنگاه دیگر همچون کودکان خواهیم بود تا در اثر امواج به هرسو پرتاب شویم و باد تعالیم گوناگون و مکر و حيله آدمیان در نقشه هایی که برای گمراهی می کشند، ما را به این سو و آن سو براند. بلکه، بیان محبت آمیز حقیقت، از هر حیث تا به حد او که سر است، یعنی مسیح، رشد خواهیم کرد. او منشا رشد تمامی بدن است، بدنی که بوسیله همه مفاصل نگاهدارنده خود، به هم پیوند و اتصال می یابد و در اثر عمل متناسب هر عضو رشد می کند و خود را در محبت بنا می نماید!* افسسیان ۴: ۱۴-۱۶

بر واژه "*آنگاه*" توجه کنید: "این کلمه بر پیامدهای عملکرد سالم این خدمت پنج گانه در ملکوت اشاره می کند. همچنین نقطه مقابل آن را نیز در بر می گیرد: فقدان این قدرتهای خدادادی منجر به زندگی به سان کودکان، که در اثر امواج به هرسو پرتاب شده، توسط باد تعالیم گوناگون به این سو و آن سو رفته. ایا این چه چیزی را به یاد شما می آورد؟ یک خدمت آشفته و تجزیه شده!

این روزها در کلیساهای محلی ما اعتبار زیادی برای شبان یا مبشر  
قائلیم در حالیکه اهمیت سه عطای قلبی و بخصوص رسولان را  
فراموش می کنیم. من معتقدم در صورتیکه بخواهیم در بدن مسیح به  
اتحاد برسیم باید خدمت رسولان را در خانه دوباره احیا نماییم.

## در خانه

عیسی مسیح گفت: "آمین، آمین به شما می گویم آن که از در به آغل گوسفندان داخل نشود، بلکه از راهی دیگر فرا رود، دزد و راهزن است."

اما آن که از در به درون می آید، شبان گوسفندان است. دربان در بر او می گشاید و گوسفندان به صدای او گوش فرا می دهند، او گوسفندان خویش را به نام می خواند، و آنها را بیرون می برد. چون همه گوسفندان خود را بیرون برد، پیشاپیش آنها گام بر می دارد و گوسفندان از پی او می روند، زیرا صدایش را می شناسند." یوحنا ۱۰: ۱-۴

و کمی جلوتر در آیه ۷ می گوید: "آمین، آمین به شما می گویم، من برای گوسفندان "در" هستم، آنها که پیش از من آمدند، همگی دزد و راهزن هستند، اما گوسفندان به آنان گوش فرا ندادند. من "در" هستم هر که از راه من داخل شود نجات خواهد یافت، و آزادانه به درون خواهد آمد و بیرون خواهد رفت و چراگاه خواهد یافت. دزد نمی آید جز برای دزدیدن و کشتن و نابود کردن، من آمده ام تا ایشان حیات یابند و آن را به فراوانی بهره مند شوند." یوحنا ۱۰: ۷-۱۰

به عبارتی دیگر عیسی گفت که هیچ کس جز از طریق او نزد پدر نمی آید چون عیسی خودش در است. ورود از طریق پنجره نشان می دهد که آن شخص دزد است.

اگر به عنوان مثال آغل گوسفندان را در نظر بگیریم ورود از طریق در یا پنجره هر دو یک نتیجه را در بردارد، یعنی شخص خود را در آغل گوسفندان خواهد یافت. بنابراین روشها متفاوت است: یکی از راه

درست وارد می شود یعنی از طریق در و دیگری از طریق پنجره وارد می شود. اما راه دوم (پنجره) شخص را تبدیل به دزد می نماید. حقایق فوق بر این نکته دلالت می کند که خدا اهداف ما را برکت نمی دهد او به نحوه انجام کارها علاقمند است. چون خدا به کلامش احترام می گذارد. به همین دلیل عیسی با یک عبارت طرق دیگر نزدیک شدن به خدا را منع می کند.

از این رو تمامی اهداف خوب در مذاهب دیگر نزد پدر پذیرفته شده نیستند تا زمانی که از طریق عیسی مسیح با پدر ارتباط برقرار نکنند. درک مکاشفه واقعی از "در" دروازه های برکت را برای فرزندان پدر در ملکوت خواهد گشود. بیایید عمیق تر وارد مکاشفه "در" شویم که عیسی راجع به آن صحبت کرد.

این "نظام در" برای بسیاری از سطوح زندگی و خدمات ما قابل اجرا است و در درک خدمات پنج گانه بسیار مهم است. "نظام در" به این طریق عمل می کند: مسیح گفت که "در" است و همگی ما با این موضوع موافقیم. پولس رسول در جایی دیگر از کتاب مقدس ارتباط میان زن و شوهر را با مسیح و کلیسا مقایسه می کند. از آنجائیکه شوهر بیانگر مسیح در خانواده است پس شوهر در آن خانه است. البته مسیح در اصلی و شوهر در قابل رویت خانه است. هرخانه قوانین و مقررات خودش را دارد. اگر من به عنوان یک غریبه وارد خانه ای شوم و سعی کنم وسایلی را بدون اطلاع پدر در آن خانه قرار دهم و ترتیب کارها را از طریق فرزند بزرگتر خانه انجام دهم این کار من صحیح نیست اگر چه شاید اهدافم درست باشد. خداوند چنین کاری را برکت نمی دهد. من باید از طریق در آن



خانواده که پدر خانه است وارد شوم اگر پدر آنجا نباشد آن موقع باید با مادر یا شخص مسئول دیگری به توافق برسم.

بار دیگر "نظام در" به این طریق عمل می‌کند: تصور کنید که کتاب مقدس یا کلام خدا در نحوه زندگی یک مسیحی است. بعضی مواقع بدون در نظر گرفتن معیار کتاب مقدس کارهایی را انجام می‌دهیم که در نظر خداوند صحیح نیست. برای مثال می‌گویید که رویایی یافته‌ام تا در جایی در کشور آفریقا کنفرانسی ترتیب داده و پروژه تغذیه مستمندان و گرسنگان را اجرا نمایم. از این رو به پنجاه هزار دلار نیاز دارم. روز بعد در یکی از کلیساهای بزرگ آمریکا که چهار هزار عضو دارد، کنفرانس دارم. از آنجائیکه تعداد اعضا را می‌دانم از قبل حساب می‌کنم. اگر طبق جمعیت چهار هزار نفری، صد نفر هر یک هدیه پانصد دلاری بدهند مبلغ لازم را دارم که انجیل را برای تمام آن شهر در یک کشور آفریقایی موعظه کنم. پس به کنفرانس رفته و می‌گویم: "روح القدس به من گفت که صد نفر قصد دارند هدیه پانصد دلاری بدهند" و بعد از مردم تقاضا می‌کنم که جلو بیایند.

لطفاً توجه کنید: هدف من خوب است چون می‌خواهم انجیل را موعظه کنم و جانها را نجات دهم اما روشم خوب نیست چون کتاب مقدسی نیست و بدین ترتیب از طریق "دیرمکتوب" یعنی کتاب مقدس وارد نشده‌ام. من توجه نمی‌کنم که برای زندگی یا خدماتمان به چقدر پول احتیاج داریم، ما نباید از روشها و تکنیک های مختلف استفاده کنیم تا از مردم پول بگیریم. ما باید آنچه را عیسی انجام داد، انجام دهیم و شما می‌توانید روش او را در کتاب مقدس بیابید. اگر من در خدمت خود به پول نیاز دارم تا کاری را برای خداوند انجام دهم

هرگز با مردم بازی نمی‌کنم. من فقط صاف و پوست‌کنده به آنها می‌گویم: "رفقا ما باید برای یک روستا در افریقا غذا بخریم و به پنجاه هزار دلار نیاز داریم." آن وقت به روح القدس اجازه می‌دهم که مردم را متقاعد کند تا هدیه بدهند. در نهایت بطور مختصر مطرح می‌کنم که پدر فراهم‌کننده نیازهای من است و آنچه را برای این مأموریت لازم دارم به اندازه کافی به من می‌دهد. چرا؟ چون مأموریت مال من نیست بلکه مال اوست و اگر مال اوست پس خودش نیز مهیا می‌کند!

این دو مثال فوق را به خاطر داشته باشید. حال می‌خواهم یک قدم جلوتر بروم. خدمات پنج‌گانه و آنچه را که عیسی درباره شبان و آغل گوسفندان گفت به خاطر آورید. شبان می‌تواند معنی رهبر، مدیر و غیره را نیز بدهد. یک کلیسای محلی را مجسم نمایید، کلیسای محلی دارای یک شبان و بعد مشایخ و شماسان است. طبق این الگو بعد از مسیح، شبان در آن خانه یا کلیسا است. بیایید بگوییم که این شبان پول زیادی را پس انداز کرده تا از نبی معروفی دعوت به عمل آورد تا در کلیسایش خدمت کند. کلیسا تمام هزینه‌ها از قبیل بلیط هواپیما، هتل، غذا به اضافه حق الزحمه عظیمی را می‌پردازد.

نبی به کلیسا رسیده و خدمت می‌کند و درباره مردمی نوبت می‌کند که در ردیف سوم و صندلی دوم می‌نشینند. این مرد مبشر خواهد شد و خدمت بزرگی خواهد داشت و همه حضار آنچه را که نبی گفت، می‌شنوند. نبی مشهور کارش تمام می‌شود و به شهرش بر می‌گردد. اما اکنون دردسر واقعی در آن کلیسا شروع می‌گردد. مردی که نبوت را دریافت کرد مورد توجه زیاد اعضا قرار می‌گیرد و در همان زمان

شروع به نشان دادن اعمال مغرورانه و حتی انتقاد از شبان می کند. عواقب سنگین است: تفرقه وارد کلیسا می شود و عده زیادی مشارکت را رها می کنند. شبان بیچاره آزرده است و باید دردسر را برطرف نماید.

بیا بید واقعیت فوق را تجزیه تحلیل کنیم. بیا بید فرض کنیم که نبی درباره آن مرد درست می گفت که مبشر می شود اما دری که او از آن وارد شد، درست نبود. پولس رسول می گوید: "روح انبیا مطیع انبیا است. زیرا خدا نه خدای بی نظمی است، بلکه خدای آرامش است، همان گونه که در همه کلیساهای مقدسان چنین است. اول قرننیا ۱۴: ۳۲-۳۳"

کار نبی این بود که با عجله بطور مستقیم نبوت را به مرد رساند و این کار را در حضور همه انجام داد. در عوض او باید آن نبوت را نزد خود نگه می داشت. و بعد آن را به شبان می گفت که "در" بود، و با موافقت شبان آن نبوت به مرد مزبور انتقال می یافت. او همچنین می توانست نبوت را به شبان بگوید و درخواست کند که او آن را به آن عضو کلیسایی بگوید. این نوع نگرش اعتماد و بلوغ را در میان فرزندان پدر در بدن مسیح به همراه می آورد. به همین دلیل پولس گفت که خدا خدای بی نظمی نیست بلکه خدای آرامش است. به عبارت دیگر نظم یعنی ورود از طریق "در".

همین داستان می تواند برای یک مبشر صادق باشد: وقتی یک مبشر به شهری سفر می کند و به جای دریافت پرکت از رسولان آن شهر بطور مستقل عمل می نماید یعنی با شبانان ارتباط برقرار می کند در

حالیکه وجود رسولان را نادیده می گیرد. من به درهای هر شهر ایمان دارم.

اگر خدمات پنج گانه از طریق " درهای " هر یک از خدمات عمل می کردند ما سالها پیش به اتحاد و بلوغ در بدن مسیح می رسیدیم. درک مکاشفه " نظام در " زخمهای گذشته زیادی را شفا خواهد داد و اعتماد تدریجی را ایجاد خواهد کرد.

## پدران رسول

واژه " پدر " مهمترین لقبی است که یک شخص می تواند در بدن مسیح کسب کند. پولس رسول درباره خدمات پنج گانه صحبت نمود و اما من دوست دارم یکی دیگر را اضافه کنم و آن خدمت " پدران " است. باردیگر پولس رسول می گوید: " زیرا حتی اگر در مسیح هزاران معلم داشته باشید، اما پدران بسیار ندارید، چرا که من به واسطه انجیل در مسیح عیسی پدر شما شدم " اول قرنیتیان ۴ : ۱۵

به عبارتی من معتقدم که خدمت یک پدر از هر خدمت دیگری بالاتر است. پس این پدران چه کسانی هستند؟

پیش از هرچیز، خدمت پدر خدمتی شخصی است. به همین دلیل پولس گفت که پدر کلیسای قرنیتیان است. فردی ممکن است به عنوان پدر در یک اجتماع و یا توسط اشخاص خاصی پذیرفته شود. شاید شخصی را به عنوان پدر بپذیرید. اما او برای فرد دیگری به عنوان یک شخص معمولی تلقی شود.

دوم اینکه پولس یک رسول بود. از این رو به عقیده من رسولان فرد مناسبی برای خدمت پدران هستند. وقتی رسول به درجه اعتماد، احترام، محبت پدران و توجه نسبت به دیگران می رسد آن وقت او پدر کسانی است که راهنمایی و هدایتشان می کند. پدر شدن و به عنوان پدر شناخته شدن بخشی از زیباترین پاداش های یک رسول است که می تواند در زندگی بر روی زمین بدست آورد.

همه ما می دانیم که کتاب مقدس می گوید باید به پدر و مادر خود احترام بگذاریم. منظور فقط احترام به والدین نیست بلکه شامل والدین روحانی خصوصاً پدران رسول نیز شامل می شود. احترام، توجه و

محبت به آنها باعث برکت خواهد شد. وقتی پدران خود را در مقام پدر می پذیریم پاداش پدر آسمانی را نیز دریافت می کنیم. من در زندگی خود پدرانی دارم. شاید یک یا دو پدر داشته باشم که تاثیر بسیار عمیقی در زندگیم داشته اند. من با گفتار و رفتار خود به آنها احترام می گذارم، اگر چه شاید با تمام آنچه که آنها می گویند و انجام می دهند موافق نباشم اما از صحبت کردن آنها در نقش پدر دست بر نمی دارم. محبت و احترام به پدران روحانی برکات ویژه ای را جاری خواهد ساخت.

هرگز نتوانسته ام کسانی را که لباسهای کثیف پدران روحانشان را در معرفی عموم به نمایش می گذارند، درک کنم. من عاشق شخصیت یوناتان هستم. او می دانست که یهوه قبلاً "مسح شائول را برداشته و داود را برکت داده که پادشاه تمام اسرائیل شود. اما یوناتان هرگز به پدرش پشت پا نزد. او کنار پدرش ایستاد و دوشادوش او جنگید و به او وفادار باقی ماند. آیا این همان رابطه ای نیست که ما باید با پدران روحانی خود داشته باشیم؟ بیایید فرض کنیم حق با ما است. پدر روحانی ما اشتباه کرده و از این جهت شما با روش الهیاتی او موافق نیستید.

این عمل هیچ حقی به شما نمی دهد که آنچه را که آن مرد و یا سه سال پیش به شما گفت در بین عموم مردم منتشر کنید و یا در رسانه های گروهی گزارش دهید.

آیا پسر نوح را به خاطر می آورید؟ آیا او برهنگی پدرش را به برادرانش نشان داد؟ آیا مورد لعنت قرار نگرفت؟

پدر روحانی شما کیست؟ مهم نیست که شما چه کسی هستید یا دارای  
چه شغل و تعهداتی هستید. مهم این سوال است: پدر روحانی شما بر  
روی زمین کیست؟

### خدای پدر آشکار می گردد

همانطور که کتاب مقدس در ملاکی می گوید اگر دل پسران به سوی پدرانشان برگردد آن وقت از نظر روحانی نیز، دل بسیاری به سوی خدای پدر برمی گردد، و من اعتقاد دارم که این امر بیشتر وظیفه رسولان است. بزرگترین نیاز امروز کلیسا شناخت هرچه بیشتر قلب پدر است، بطوریکه قبلاً "هرگز چنین شناختی نبوده است. این شناخت به ما کمک خواهد کرد تا اراده او را بشناسیم و باعث می شود ملکوت او همانطور که در آسمان است بر زمین نیز بیاید. من نمی گویم که تاکنون هیچ مکاشفه ای درباره پدر نبوده بلکه منظورم این است که یک فرایند در حال رشدی از علاقه و تمایل نسبت به موضوع پدر و رسول بودن وجود دارد.

شاید توجه کرده اید که در طی این بیست و پنج سال اخیر کتب زیادی درباره پدر و رسول بودن نوشته شده است. آیا این همان فرایند اتحاد و بلوغ در بدن مسیح است که در افسسیان ۴: ۱۳ از آن صحبت می کند. من براین موضوع تعیین کامل دارم.

از اوایل ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ ما شاهد بزرگترین جنبش نجات در قرن بیستم بود ایم. مردانی از قبیل بیلی گراهام Billy Graham و بسیاری دیگر مبشرین بودند که بر قدرت رهایی بخش عیسی مسیح و نجات او برای جانهای ما متمرکز شده اند. پس ما بزرگترین جنبش های روح القدس را در قرن اخیر داشته ایم. کتبی با موضوع روح القدس قفسه کتابخانه ها را پر کرد. مبشرینی که عطای شفا دارند از جمله بنی هین جزو نتایج عالی این دوره هستند. معلمین و مبشرین



قدرت روح القدس را بیشتر با تاکید بر شفا و معجزات آشکار نمودند. به تدریج خدمت نبوت نقش مهمی را در بدن مسیح بازی کرد. خدمات نبوتی فعال تر از پیش گشت.

با ورود به هزاره جدید شروع به شنیدن نجوای جنبش رسولان و بازگشت آنها نمودیم. من معتقدم که خدا این خدمت را دقیقاً در زمان مناسب باز می گرداند. به خاطر داشته باشید که کلیسای اولیه بر دوش رسولان شروع شد و بدین ترتیب هرچه کلیسا پیش رفت قدرت رسولان کاهش یافت.

عیسی مسیح می گوید: "اما بسیاری که اولین هستند آخرین خواهند شد و آخرینها اولین." مرقس ۱۰: ۳۱

اگر رسولان اول بودند و شروع به کار کردند حالا نیز آخرین کسانی خواهند بود که کار را تمام کرده و ما را به بلوغ و اتحاد در ملکوت بر روی زمین نزدیکتر می سازند.

در پایان، این روزها کتب و موعظت زیادی نیز درباره پدر وجود دارد. بر عقیده من این بسیار حیاتی است که درک کنیم چرا علاقه کلیسا به این موضوعات در این اواخر زیاد شده است.

مبشرین و معلمین عیسی و نجات از اورا آشکار نمودند. مبشرین مکاشفات بزرگ درباره روح القدس را به همراه آوردند و بدین ترتیب شفاهای جمعی و معجزات بوقوع پیوست. سپس نقش معلمین و شبانان این بود که افراد را با این مکاشفات تازه و جدید هدایت کنند.

اکنون واقعا معتقدم که آشکار کردن ضربان قلب خدای پدر برکات مادی فراوانی را برای بدن مسیح به همراه خواهد آورد که هرگز قبلاً شبیه آن نبوده است. اجازه دهید اینگونه بیان کنم: وقتی آدم و

حوا گناه کردند خدا انسان و دنیا را لعنت کرد. این لعنت خدا بطور اساسی می تواند به سه نفرین عمده تقسیم شود:

- مرگ روحانی

- مرگ جسمانی

- تنگدستی

کسب مکاشفه تازه درباره عیسی مسیح به توسط روح القدس، باعث شد که مبشرین پیغام نجات را موعظه کنند و بدین ترتیب انسانهای زیادی از مرگ روحانی نجات یافتند. مکاشفات عالی درباره روح القدس چنان قدرتی را آزاد کرد که بسیاری از بیماریها و امراض مختلف شفا یافتند. البته این شفاهای و معجزات توسط عیسی مسیح در دو هزار سال پیش انجام می شد، اما در زمان حاضر توسط روح القدس آشکار می گردد. مکاشفه درباره پدر که بر رسولان آشکار شد و توسط آنها تعلیم داده شد ثروت را به همراه خواهد داشت. به این دلیل است که ما از طریق عیسی مسیح تمام آنچه را که پدر دارد به ارث می بریم. تا بتوانیم به تحقق اراده خدای زنده نزدیکتر شویم. اگر در ملکوت خدا پسران و دختران شویم می توانیم آنچه را که پدر به مسیح عیسی تسلیم کرده به ارث بریم. چون برده ها و غلامان دستمزد می گیرند اما فرزندان ثروت نامحدود و بدون قید و شرط را به ارث می برند.

بدین ترتیب دعای من این است که روح القدس قلبهای رسولان را لمس کند تا مکاشفات تازه و جدیدی درباره پدر دریافت نمایند. همچنین آرزوی من این است که درک توام با بلوغ درباره رسولان افزایش یابد و این اشتیاق در دلهای ما بیشتر شود تا پدر را بشناسیم.

من معتقدم که اراده او برای این دوره زمانی این است و بسیار هیجان انگیز است که امروزه در بدن مسیح، زنده و پویا باشیم.

## فصل هفت

### فرزندان پدر

انجیل یوحنا یکی از جذاب ترین کتب کتاب مقدس است چون طبیعت خدای پدر را از طریق گفتار و زندگی ارزشمند عیسی مسیح آشکار می سازد.

عیسی مسیح خیلی روشن و واضح درباره پدر صحبت می کند و محبت او را ظاهر کرد و صراحتاً گفت که خودش و پدر یک هستند و به دنیا فرستاده شده تا قدرت شیطان را نابود سازد و ما را از بندگی گناه برهاند. عیسی توسط پدر فرستاده شد تا نقشه پدر را به انجام رساند. به این دلیل است که کتاب مقدس می گوید: "خجسته باد او که به نام خداوند می آید." متی ۲۱: ۹

وقتی به آخرین بابهای انجیل یوحنا نزدیکی می شویم متوجه حقیقت مهیج تری می گردیم. در اینجا عیسی یکی از مهمترین سخنان خود را به شاگردانش گفت: "سلام بر شما! همان گونه که پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می فرستم." یوحنا ۲۰: ۲۱

هدف این کتاب فقط آشکار ساختن اسرار محبت پدر نیست بلکه هدف این است که آنچه را می توانید برای پدر انجام دهید، درک کنید و تا وقتی بر روی زمین زندگی می کنید به ملکوت او کمک نمایید.

همانطور که پدر عیسی را فرستاد اکنون عیسی شاگردان را می فرستد. همین الان که این کتاب را می خوانید عیسی خداوند این سخن را برای شما دارد: "من شما را می فرستم."

اما آیا او شاگردان خود را کجا فرستاد و آیا می خواهد شما را کجا بفرستد؟ به طور یقین به ملکوت نمی فرستد. ما هم اکنون نیز ملکوت را بواسطه ایمان به عیسی مسیح داریم و در نهایت آنجا خواهیم رفت. او شاگردان را به دنیا فرستاد. او من و شما را هم به همین دنیای کنونی می فرستد. او به ما می گوید به میان گرگها برویم: "همان گونه که پدر مرا فرستاد من نیز شما را می فرستم." ما باید این حقیقت را درک کنیم که دنیا نیاز به ملاقات عیسی دارد. من درباره دنیایی صحبت می کنم که در حال مرگ است، دنیایی که مشتاقانه انتظار دختران و پسران خدا را می کشد تا آمده آن را برهانند. بله درست فهمیدند: دختران و پسران برای تغییر دنیا دختران و پسران لازم است نه بردگان مذهبی.

"در نظر من، رنجهای زمان حاضر در قیاس با جلالی که در ما آشکار خواهد شد، هیچ است. جهان خلقت با اشتیاق تمام در انتظار ظهور پسران خدا است. زیرا خلقت تسلیم بطالت شد، نه به خواست خود، به اراده او که آن را تسلیم کرد، با این امید که خود خلقت نیز از بندگی فساد رهایی خواهد یافت و در آزادی پر جلال فرزندان خدا سهیم خواهد شد." رومیان ۸: ۱۸-۲۱

چرا پولس از "ظهور پسران خدا" صحبت می کند که خلقت رنج دیده مشتاقانه انتظار آن ها را می کشد؟ دختران و پسران توسط مرگ و قیام عیسی مسیح و نزول روح القدس به زندگی شان باعث نجات خلقت رنج دیده می گردند. پسران و دختران پدر توسط روح القدس زندگی می کنند. چون روح خدا به آنها داده شده و آنها را به انجام کارهای خاصی قادر می سازد. عیسی به شاگردانش گفت که آنها حتی

کارهای بزرگتر از او انجام خواهند داد. خلقت یعنی این دنیای مجروح و رنج دیده با شش میلیارد نفر مشتاقانه منتظر پسران و دختران خدا است که آمده و این جانها را برهانند و آنها را از ناامیدی، گناه و مرگ آزاد سازند.

ما نمی توانستیم در دوره عهد عتیق با این مسئله برخورد کنیم چون بشریت هنوز فرصت آشتی با خدا را نداشت. اما اکنون این امتیاز به ما داده شده که توسط ایمان به پسر نخست زاده یعنی عیسی مسیح پسران و دختران خدا شویم. عیسی کار خود را انجام داد. او با خون خود بها را پرداخت کرد. حال نوبت ما است که آزاد شویم. اکنون ما پسران و دختران پدر هستیم و باید کاری برای او و ملکوت انجام دهیم.

## دنیا و ملکوت

" سلام بر شما! همان گونه که پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می فرستم. چون این را گفت، دمید و فرمود: روح القدس را بیابید، اگر گناهان کسی را ببخشایید بر آنها بخشیده خواهد شد، و اگر گناهان کسی را نابخشوده، بگذارید، نابخشوده خواهد ماند." یوحنا ۲۰: ۲۱-

۲۳

پیش از همه عیسی از سلامتی بر شاگردانش صحبت کرد. سپس گفت که روح القدس را بیابند و بعد به آنها قدرت بخشیدن یا نبخشیدن را داد. این دقیقاً همان چیزی است که دنیا نیاز دارد: بخشش. نه فقط از طرف خدا بلکه از طرف ما بخشیده شوند. داشتن حق بخشیدن یعنی داشتن حق محبت و توجه کردن همانطور که عیسی انجام داد.

گام های اولیه ای که ما باید برداریم بخشش، رحمت و فیض برای دنیای گناه آلود است. ما باید مانند عیسی با گناهکاران دوست باشیم. انسان امروزی اعتقادی به گناه در زندگی خود ندارد. ما در دنیایی زندگی می کنیم که تقریباً همه چیز مجاز است و حتی بسیاری از اعمال ناشایست از قبیل زنا، طبیعی و بی ضرر تلقی می شود.

از این رو ما هرگز با پیغام توبه نمی توانیم به انسان امروزی کمک کنیم. چون او به سادگی از ما می پرسد " گناه چیست؟" ما فقط با یک چیز می توانیم به انسان پیشرفته قرن بیست و یکم کمک کنیم: محبت عیسی مسیح در ما! ما باید محبت مسیح را از طریق خودمان به دنیای گناهکار و در حال مرگ تقدیم کنیم.

ابلیس این نکته را بسیار سریع تر از ما فهمید و به همین دلیل تعبیر غلطی از محبت به مردم می دهد و تحت نام عشق انسان را به گناه

می کشاند. هنگامیکه انسان گناه می کند کلیسا به جای نشان دادن محبت مسیح پیغام داوری را به گناهکاران می دهد. آیا عیسی دوست گناهکاران نبود؟ آیا او با آنها نمی خورد و نمی خوابید؟ آیا محبت خود را به آنها نشان نمی داد و به محض اینکه محبت او را احساس می کردند گناه را فراموش می کردند؟

بحث کردن با گناهکاران بر سر گناه مفید نخواهد بود و به مشاجرات سنگین منجر خواهد شد. ما باید محبت مسیح را به این دنیای مستاصل نشان دهیم و بگذاریم تا گناهکاران در رودخانه محبت ما شنا کنند و از چشمه مهربانی و شیرینی محبت پدر بنوشند. می خواهم به شما بگویم که وقتی ما این محبت را در رفتارمان به آنها نشان دهیم، چشمان قلب آنها باز شده و پی خواهند برد که می توانند از گناه نجات یابند، و این اشتیاق و آمادگی را خواهند داشت تا مسیح را توسط اعتراف به گناهان خود بپذیرند.

من در خدمت خود شاهد نجات و تولد تازه گناهکاران زیادی از جمله فاحشه ها بوده ام! چطور؟ وقتی برای اولین بار آنها را می بینم، محکومشان نمی کنم بلکه محبت پدر را نشان می دهم البته نه با داوری بلکه با نشان دادن آنچه که عیسی به جای من انجام داد. روزی یک روسپی بقدری توسط محبت مسیح در هم شکست که گناهانش را فراموش کرد و قبل از اینکه حتی به گناهان خود اعتراف نماید، دست از گناه کشید.

برای نمونه ما در یک دنیای پر از جنگ و دشمنی زندگی می کنیم، دنیایی که دیوانه جنگ و خونریزی و کشتار است. قلبم می شکند وقتی ارزش محبت مسیح را که او به ما داده است فراموش می کنیم. خدا



همه را یکسان دوست دارد. او گناهکاران را دوست دارد. او حتی می تواند بک قاتل را عوض کند. حال اگر ما بیاییم تنفر و تبعیض و انتقام را نشان دهیم نمی توانیم آنها را به محبت مسیح برسانیم. آیا ایمان ما کجا است. سخنان عیسی کجاست که گفت: "دشمنان خود را محبت کنید و برای آنان که به شما آزار می رسانند دعای خیر کنید!" بیایید به خاطر محبت مسیح سیاه و سفید فکر نکنیم بلکه مانند مسیح باز و وسیع بیندیشیم. آیا چگونه می توان به گناهکاران محبت کرده و کمک کنیم تا به مسیح ایمان آورند؟

با رفتاری که نقطه مقابل طرد کردن است. طرد شدن فقط توسط نشان دادن محبت مسیح شفا می یابد. تمام کسانی که نیازمند محبت نجات بخش عیسی مسیح است.

نقطه مقابل طرد کردن، پذیرفتن و شنیدن است. بیایید همه گناهکاران را بپذیریم و سخن آنها را بشنویم. و آنها را به خاطر گناهانشان قضاوت نکنیم.

بیایید به دنیا ثابت کنیم که مسیحیت فقط مجموعه ای از اعتقادات و برنامه های مذهبی توأم با سخنان زیبا نیست. بلکه شیوه زندگی بی نظیری است که برای قلب شکسته، شفا- برای نا امید، امید و برای کسی که د ر اوج ترس و تاریک است خبر خوش را هدیه می دهد. اگر شما بخشی از ملکوت خدا هستید پس باید این را به خاطر داشته باشید: مسیح در پی مردم مذهبی نیست بلکه دختران و پسرانی را می خواهد که حاضرند تا قسمتی از ملکوت پر جلال او باشند.

### بخشش گناهان آنها

عیسی گفت همانطور که پدر او را فرستاد او نیز شاگردان را می فرستد و بعد امر نمود که از روح پر شوند و سپس آنها را به دنیا فرستاد و فرمود که گناهان را ببخشند.

ما به عنوان فرزندان عهد جدید باید بخشش گناهان را با موعظه انجیل ارائه دهیم. چرا عیسی آنها را با روح القدس پر ساخت و بعد از آنها خواست تا ببخشند؟

چون فقط توسط قوت و قدرت روح القدس است که ما قادر به بخشیدن گناهان می گردیم. آسان نیست که کسی را که به روش ظالمانه نسبت به شما گناه کرده ببخشید. فقط وقتی می توانید ببخشید که از روح القدس پر باشید.

داستانی از خانواده ای شنیده ام که شوهر به طرز وحشیانه ای کشته شد چون او شبان بود و نمی خواست از ایمانش دست بکشد. زن این شهید بزرگ گفت: "من نمی دانم این قاتلین که بودند که شوهر عزیز مرا کشتند اما آنها را دوست دارم و برایشان طلب برکت می کنم برای اینکه آنها نمی دانند چه کار کردند.

عیسی ما را به دنیا می فرستد درست همانگونه که پدر او را فرستاد تا رحمت و فیض را جهت بخشش نشان دهد.

## فیض و رحمت

چگونه ایمان خود را بسنجیم؟ با چه معیارهایی ادعا می کنیم که پیروان مسیح هستیم؟ آیا با هر یکشنبه یا جمعه که به کلیسا می رویم می سنجم؟ یا آن را با ده یک ها و هدایا یا حفظ آیات کتاب مقدس و نقل قول از آن اندازه می گیریم؟ خیر! ما ایمان خود را با دو واژه مهم اندازه می گیریم:

## فیض و رحمت

فیض یعنی " یافتن آزادی و التفات از جانب خدا بدون اینکه شایسته آن باشیم". رحمت یعنی : نشان دادن دلسوزی و مهربانی بدون اینکه شایسته دریافت آن باشیم.

وقتی می گوئیم فیض خدا بر ما است یعنی اینکه لطف پدر بدون اینکه ما شایسته دریافت آن باشیم، بر ما است. " به همین سان اکنون نیز باقیماندگانی هستند که از راه فیض انتخاب شده اند. اما اگر از راه فیض باشد، دیگر در پایه اعمال نیست، و گرنه فیض دیگر فیض نیست". رومیان ۱۱: ۵-۶

تمام گناهانی را که در زندگی خود انجام داده اید، تصور کنید. شاید حتی روزها و اوقاتی را که مرتکب آنها شده اید به خاطر آورید. اما مسیح با فیضش شما را بخشید! این فیض با فعالیت‌های مذهبی حاصل نمی شود بلکه با خون عیسی که در جلجتا بر صلیب ریخته شد، به دست می آید.

وقتی می گوئیم پدر بر شما رحمت دارد یعنی دلسوزی و مهربانی پدر برای شما است اگرچه سزاوار آن نبودید! چرا؟ چون همه ما گناه کرده ایم! یک بار دیگر، اشتباهاتی را که در خفا انجام داده اید به خاطر

آورید. شاید تا حالا هیچ کس راجع به آن چیزی نمی داند! با ایمان به مسیح عیسی دلسوزی و مهربانی را که استحقاقش را نداشتید، دریافت نمودید! این موضوع را می توان در داستان سامری نیکو یافت.  
لوقا ۱۰: ۳۰-۳۷

بر کلمه "ترحم" و بر جمله ای که عیسی گفت: "برو و تو نیز چنین کن". توجه کنید این داستان نظام مذهبی منحرف شده و تزویر انسانی را نشان می دهد. دو مرد مذهبی و به اصطلاح روحانی که ده یک می دادند، معلم و خادم بودند از کنار شخصی مضروب رد شدند و کاری انجام ندادند. آنها به مرد در حال مرگ نگاه کردند و از کنارش رد شدند و او را با رنج هایش رها کردند. احتمالا آنها در حال رفتن به جلسه مذهبی یا به اصطلاح امروزی ما کنفرانس بودند. به هر حال شخصی سامری ایستاد و از آن مرد توجه و مراقبت کرده به او ترحم نمود.

در آن روزها سامری ها دشمنان یهودیان تلقی می شدند. تنش بزرگی میان یهودیان و سامریان وجود داشت. اما این سامری به مرد مجروح و در حال مرگ کمک کرد. این مرد مجروح و در حال مرگ نشان دهنده نیا و انسانها است. مردم بدون عیسی مسیح می میرند چون دشمن به آنها حمله کرده و مجروح کرده است. آنها نیاز به شفا دارند. ما نمی توانیم شبیه این مردان به اصطلاح مذهبی عمل کنیم. ما باید نسبت به کسانی که نیازمندند رحمت و ترحم داشته باشیم. همه قربانی شیطان و سیستم شرارت او هستند. کاهن و لاوی خواستند دستها و لباسهای خود را با خون مرد مضروب آلوده کنند. اما سامری به

خودش توجه نکرد و بدون اینکه هیچ تردیدی به دل خود راه دهد به مرد در حال مرگ کمک کرد.

ما به عنوان فرزندان پدر باید دستهای خود را آلوده سازیم و این جرات را به خود بدهیم تا در زندگی سایر مردم تحولی ایجاد نماییم. ما باید آنها بپذیریم و طرد نکنیم. ما باید ببخشیم و داوری نکنیم. اگر ما بنشینیم و منتظر بمانیم تا عیسی برگردد هیچ چیز تغییر نخواهد کرد! هر بار که با سخنان تند خود به جای گناه، گناهکاران را محکوم می نماییم قلب پدر را می شکنیم. ما استحقاق رحمت را نداشتیم اما از طریق عیسی مسیح رحمت و فیض را دریافت نمودیم. بیایید فراتر از دلهای گناهکاران برویم. بیایید در جستجوی این باشیم که چرا یک شخص اکنون در چنین مسیری است، بیایید او را درک کنیم و از طریق ابراز محبت به آن شخص علت واقعی و نهفته در پشت این اعمال را بیابیم!

خداوند در کتاب هوشع نبی گفت: " زیرا که رحمت را پسند کردم و نه قربانی را و معرفت خدا را بیشتر از قربانیهای سوختنی" هوشع ۶:۶

چرا خداوند باید رحمت را بپسندد؟ آیا خداوند گناهکار است که به رحمت ما نیاز داشته باشد؟ خیر! البته که خداوند گناهکار نیست. اما او به ما فیض بخشیده التفاتی که استحقاقش را نداشتیم و حال باید رحمت را به دیگران انتقال دهیم. ما با رحمت و ترحم به دیگران و دلسوزی و مهربانی به کسانی که استحقاقش را ندارند، رحمتی را که خداوند می پسندد به او می دهیم.

پدر فقط دعاها و روزه های ما را نمی خواهد بلکه می خواهد ببیند که ما رحمت و فیض را نیز به سوی دیگران جاری می سازیم، روزی در کلیسای خود گفتیم: " از نحوه دعای خود دست بردارید و شروع کنید فیض و رحمت را به عمل آورید برای اینکه این عمل خداوند را بیشتر از دعا، روزه، ده یک و هدایای ما خشنود می سازد. اشعیا ۵۸ آنچه خدا در کلامش می گوید برای ما است تا تحت رحمت و فیض شروع به کار کنیم و سپس او بیداری را به ما نشان خواهد داد. از گفتن سخنان بی رحمانه و سخت اجتناب کنید و تغذیه گرسنگان را آغاز نمایید.

منظور از گرسنگان فقط کسانی که گرسنه غذا هستند نیست، بلکه شامل کسانی که گرسنه محبت هستند. چون هرگز محبتی دریافت نکرده اند و تنها این گروه، بلکه کسانی که با احساس تنفر به دیگران آسیب می رسانند. چون هرگز لذت محبت شدن را نچشیده اند. تغذیه گرسنگان یعنی کسانی که هرگز کلام خدا را نشنیده اند و نان حیات را نچشیده اند. همانطور که قبلاً در تعریف واژه های " فیض " و "رحمت" ذکر کردم گفتیم که فیض، آزادی و لطفی است که استحقاقش را نداریم و رحمت، مهربانی و دلسوزی که شایسته اش نبودیم. توجه کنید که من در مورد رحمت واژه " آزادی" را استفاده نکردم. رحمت به دیگران مسئله ای انتخابی و ارادی است. ما انتخاب می کنیم که آیا نسبت به دیگران ترحم داشته باشیم یا خیر. این ما هستیم که انتخاب می کنیم که دلسوزی نماییم یا خیر و ما انتخاب می کنیم که ببخشیم یا نبخشیم. بخشش و رحمت نسبت به دیگران درهای شادی و برکت را به روی ما خواهد گشود.

آیا داستان پسر گمشده را به خاطر می آورید که خانه پدرش را ترک کرد و زندگی خود را خراب کرد و برگشت؟ پدر از دیدن او بسیار شاد شد و به افتخار او جشنی گرفت. برادر بزرگتر از جشن خوش آمد گویی او خوشحال نگشت. او ناراحت بود چون نمی توانست برادر کوچکتر را ببخشد که سهم خود از ثروت پدر داده و صرف عیش و نوش کرده بود. برادر بزرگتر خیلی عصبانی بود، چون در حالیکه او در مزرعه برای پدرش کار می کرد برادرش در سرزمین بیگانه در حال خوشگذرانی بود.

تلخی و عصبانیت حکم سرطان را برای روح ما دارد. سرطان جسم را می کشد، اما تلخی و عصبانیت طولانی مدت ما را از نظر روحانی می کشد! ما به روح القدس درمانی نیاز داریم تا بتوانیم ببخشیم. او به ما قدرت می دهد تا افراد دوست نداشتنی را دوست داشته باشیم و اشخاص نابخشودنی را ببخشیم.

مادامیکه با زبان تلخ با کسانی که به ما آسیب می رسانند، صحبت می کنیم و مادامیکه از سخنان توام با عصبانیت برای داوری گناهکاران استفاده می کنیم، از نظر روحانی بیمار و نیازمند شفا هستیم.

ما به عنوان فرزندان پدر باید دست به کار شده و به جای داوری مردم را محبت نماییم و آنها را با دعاهایمان برکت دهیم به آنها آرامش دهیم و آنها را بشنویم. اگر خشمگین هستید یا تلخی در قلبتان شما را تسخیر کرده، می خواهم خواهش کنم امروز آن را رها کنید تا روح القدس بتواند شروع به تغییر زندگی شما و اطرافیانتان نماید.

دست به کار شوید و نگرش خود را نسبت به مردم، محل کار خود و شهری که در آن زندگی می‌نمایید، تغییر دهید.

هر وقت که به میان ملت‌های مختلف سفر می‌کنم، می‌شنوم که مردم راجع به شهرهای خود از بعد منفی صحبت می‌کنند. آنها می‌گویند که چقدر خدمت در آنجا مشکل است، یا اینکه مردم در مقابل پیام انجیل خیلی مقاوم هستند، و شرارت در شهرهایشان در حال رشد است. بیایید شروع به دیدن نکات مثبت کنیم. بیایید از جنبه مثبت صحبت کنیم و ایمان داشته باشیم که خدا قادر است با مردم عادی کارهای غیر عادی انجام دهد.

بیایید وارد دنیا شویم، همانطور که پدر عیسی را فرستاد تا برای دختران و پسران گمشده پدر نیکوئی، محبت و توجه کند، بیایید گمشدگان را نادیده نگیریم همانطور که پسران یعقوب به او دروغ گفتند که یوسف مرده است درحالی‌که یوسف نمرده بود. او گمشده و برای بردگی فروخته شده بود. بیایید قلب پدر را نشکنیم، برویم و خواهران و برادران گمشده خود را بیابیم، آنها را با محبت در آغوش بگیریم و خبر خوش را به آنها رسانده و به آنها نشان دهیم. آنها را نزد پدر که مدت طولانی منتظر است، برگردانیم. انتخاب با شماست!



## گفتار پایانی

آنچه من در این کتاب با شما مطرح کردم فقط مختصری از آنچه که در قلب پدر می گذرد. من دعا می کنم این کتاب نحوه تفکر شما را درباره پدر و بطور خاص مسیحیت تغییر داده باشد.

امیدوارم که این کتاب شما را به ضربان قلب پدر نزدیک تر کرده باشد. آنچه برای او ارزش دارد ارتباط ما با اوست. او ما را می خواهد نه مذهب ما را! او مشتاق قلبهای ما است نه سخنان یا اعمال تهی ما را. او می خواهد فرزندانش را ببیند که دست در دست متحد شده و برای خانه پدر کار می کنند. او آرزو دارد که یک روز برادر سخت کوش و عصبانی، برادر گمشده خود را در آغوش بگیرد. او دوست دارد روزی را ببیند که "لاوی" و "فریسی" نیز در جاییکه "دنیای مجروح" قرار دارد، توقف کرده و در کنار سامری نیکو کمک نموده و زخمهای این "دنیای در حال مرگ" را شفا دهند. او تمایل دارد که دیگر بیوه زن در هیکل او آخرین ریال خود را ندهد بلکه در عوض محبت و توجهی را که استحقاقش را دارد، دریافت کند.

او آرزو دارد روزی را ببیند که وقتی فریسی و گناهکار با هم دعا می کنند، فریسی دیگر به دعا و روزه خود فخر نکند بلکه خود را مانند گناهکار فروتن سازد و برای فیض و رحمت دعا کند.

پدر در انتظار روزی است که دیگر کلیساهایش از داشتن اعضا صحبت نکنند بلکه از داشتن فرزندان در خانواده.

او با خوشحالی روزی را می بیند که پدران در ملکوت او مانند پدران واقعی عمل کنند درست همانگونه که او با ما رفتار کرد.

پدر آسمانی امروز از ما دعوت می کند تا درجاییکه محبتی وجود ندارد، محبت کنیم. در جاییکه خشم وجود دارد، بخشیدن را نشان دهیم. درجاییکه بی توجهی وجود دارد، توجه کردن را نشان دهیم و جاییکه عصبانیت، زخمی کرده- زخمها را التیام داده و شفا دهیم. بیایید مثل مسیح باشیم و در اثر قدمهای او رفتار کنیم.

پدر عاشق ترین شخص در تمام دنیا است. او عاشق شما است. او دنیا را دوست دارد و می بیند که چطور این دنیا در زیر خاکستر گناه ناپدید می شود. اما امیدش به من و شما است. او به ما بیش از هر چیز دیگر اعتماد دارد چون به واسطه عیسی مسیح به ما اقتدار قوت داد تا خلقت سوگوار را شفا دهیم، دنیایی که در رنج و عذاب مشتاقانه منتظر فرزندان خدا است تا او را رها سازند.

فردا به ما می نگرند آیا او چه می بیند؟ او حصادی بسیار عظیم می بیند. اما بعضی از فرزندانش دور هستند و در مزرعه پدر کار نمی کنند.

خدا می بیند! اما او چه می بیند؟ او شما و نیروی بالقوه درون شما را می بیند. او آنچه را که می تواند از شما بسازد، می بیند. او مشتاق شما است و می خواهد صمیمانه با شما مشارکت داشته باشد و از طرف دیگر، او می خواهد شما در کار پادشاهی و ملکوت او ادامه دهید تا ملکوت او بر زمین بیاید. او می خواهد شما در خانه اش فعال باشید. او از شما می خواهد اراده او را انجام دهید یعنی اراده پدر را.

عیسی خداوند می گوید: " نه هر که مرا سرورم، سرورم خطاب کند  
به پادشاهی آسمان راه یابد، بلکه تنها آن که اراده پدر مرا که در آسمان  
است، به جا آورد." متی ۷: ۲۱  
به خاطر داشته باشید، هیچ شخص بیکاری در ملکوت پدر وجود  
ندارد.

